

دین و سیاست در قرن بیست و یکم با تاکید بر عربستان سعودی

دین و سیاست در قرن بیست و یکم با تاکید بر عربستان سعودی

در این کتاب ظهور نسل جدید نیروهای جهادی وهابی، جهادیون منتقد خاندان حاکم عربستان، روزنامه نگاران لیبرال، لیبرال های جهادی شده، سلفی های حکومتی یا لیبرال شده، جایگاه اقلیت شیعه و تکوین حقوق زنان در بستر لرزان ساخت اجتماعی-سیاسی عربستان مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. تحلیل گفتمان وهابیت رسمی و منازعه روحانیون ذی نفوذ آن با دولت سعودی از جمله زوایای دیگر این کتاب است. نویسنده داستان کشمکش قدرت و مقاومت در فضای واقعی و جهاد نمادین در صفحات وبلاگ ها اتاق های گفتگو و نشر الکترونیکی سعودی را روایت می کند. به عبارت بهتر موضوع کتاب نبرد کهنه حاکمان و محکومان است در عصر فرهنگ مجاز واقعی. از منظری دیگر این اثر روایت کشمکش " دین رسمی " با " دینداری های غیر رسمی " است در یکی از رژیم های سلطنتی دوران پسامدرن. مضاوی الرشید نویسنده این کتاب به آینده نظر دارد و زمینه های ثبات یا تغییر وضعیت موجود را می کاود. وی دانش آموخته کمبریج و پروفسور انسان شناسی دین در دپارتمان الهیات و مطالعات دینی کینگر کالج لندن است.

بی شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساسا فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می دهد و با انحراف فرهنگ، هرچند جامعه از بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد ولی پوچ و میان تهی است. اگر فرهنگ جامعه ای وابسته و مرتزق از فرهنگ غرب باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می کند و بالاخره در آن مستهلک می شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می دهد (امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج 16:15).

رشد و توسعه اقتصادی یا سیاسی بدون توجه به ارزش های والای فرهنگی می تواند موجبات سستی و اعوجاج در اصول اعتقادی و ملی جامعه را فراهم آورد. پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات با انجام تحقیقات و پروژه های پژوهشی و نیز برگزاری نشست های علمی با اصحاب علم و فرهنگ و ارائه نتایج حاصل در قالب «گزارش پژوهش» یا «کتاب»، تلاش خود را مصروف گسترش ارزش های اصیل فرهنگی می کند.

امید است با بهره گیری از توان علمی پژوهش گران، بتوان گام مؤثری در برنامه ریزی جامع توسعه کشور برداشت.

اثر حاضر، ترجمه کتابی با عنوان عربستان سعودی و جریان های اسلامی جدید که توسط دکتر رضا نجف زاده با نظارت دکتر احمد دوست محمدی و ارزیابی دکتر حمید احمدی در پژوهشگاه ارتباطات فرهنگی بین الملل پژوهشگاه انجام شده است و در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

کتاب حاضر ترجمه *contesting the Saudi state: Islamic voices from a new generation* نوشته مضاوی الرشید است. دکتر مضاوی الرشید (مضاوی بنت طلال بن محمد الرشید) از جمله فعالان سیاسی و روشنفکران تبعیدی سعودی است. وی دانش آموخته کمبریج و پروفسور انسان شناسی دین در دپارتمان الهیات و مطالعات دینی کینگزکالج لندن است و در کالج گلداسمیت دانشگاه لندن و موسسه انسان شناسی اجتماعی و فرهنگی دانشگاه آکسفورد نیز تدریس کرده است. الرشید در 1962 در عربستان متولد شده و از جمله زنان منتقد حکومت سعودی به شمار می رود. حوزه های اصلی مطالعات وی عبارت اند از سیاست قبيله ای در خاورمیانه، اسلام سیاسی و دولت، مهاجرت، زنان و تبعید، هویت و قومیت، مسائل اقلیت های مسیحی خاورمیانه و به ویژه مسائل شبه جزیره عربستان.

از خانم مضاوی الرشید مقالات و کتاب های متعددی منتشر شده است. پیش از انتشار کتاب پیش رو در سال 2006، این کتاب ها از وی چاپ شده است: سیاست در یک واحه عربی (1991)، مسیحیان آشوری عراقی در لندن (1998)، تاریخ عربستان سعودی (2002)، روایت های معارض: تاریخ، سیاست و جامعه معاصر در عربستان سعودی و یمن (2004)، پیوندهای فراملی و خلیج عرب (2005)، السعودیة و مأزق الاصلاح فی القرن الحادي والعشرين یا جامعه سعودی و بن بست اصلاحات در قرن بیست و یکم (2005). همچنین، مضاوی الرشید به همراه مرآت شیرین، انسان شناس و پژوهشگر جنبش های نوین دینی، کتاب مرگ در راه ایمان: خشونت با انگیزه مذهبی در جهان معاصر را تدوین کرده است. کتاب پادشاهی بدون مرز: قلمروهای سیاسی، دینی و رسانه ای سعودی نیز با ویرایش مضاوی الرشید به چاپ رسیده است. ترجمه عربی کتاب چالش با دولت سعودی نیز با عنوان مسئله الدولة السعودية: أصوات إسلامية من الجيل الجديد (2009) توسط انتشارات الساقی منتشر شده است.

اگر مصر خاستگاه اسلام سیاسی جدید است، دست کم می توان گفت عربستان سعودی عمده ترین پل یا محور انتقال مبارزات محلی اسلام گرایان به سطح مبارزه ای جهانی در عصر ارتباطات شبکه ای است. به عبارتی، می توان گفت عربستان سعودی در پدیده موسوم به «جهانی شدن جهاد»، هم از لحاظ لجستیکی و هم از لحاظ ایدئولوژیک، اهمیت دارد. از لحاظ لجستیکی بر هیچ تحلیل گر اسلام سیاسی پوشیده نیست که اقدام فرامحلی جهادیون برای پیکار علیه «کفار کمونیست» اتحاد شوروی در میدان افغانستان، قائم بر پشتیبانی اطلاعاتی و مالی طیف قدرتمندی از نخبگان حاکم بر عربستان سعودی بوده است. خاستگاه بخش قابل توجهی از جهادیون اروپا و امریکای شمالی نیز شبه جزیره عربستان بوده است. همچنین، از لحاظ ایدئولوژیک عربستان سعودی به منزله پایگاه و پناهگاه عمده سلفی ها، همواره در تولید باز تولید گونه ای از گفتمان جهادی فرامحلی نقش اصلی را داشته است.

در جهان فکر ایرانی امروز، گفتمان ها و جریان های فکری عربی هنوز از قلمرو نا اندیشیده ها چندان خارج نشده اند؛ به ویژه، جهان فکری-اجتماعی عربستان سعودی را چندان نمی شناسیم. عربستان سعودی فقط از لحاظ نسبی که با اسلام سیاسی دارد، حائز اهمیت نیست؛ عربستان را می توان کانون یکی از قدرتمندترین جریان های اصلاحی یا لیبرال در جهان اسلام نیز به شمار آورد؛ به ویژه که نیروهای لیبرال بخش قابل توجهی از ساخت قدرت ناهمگون این کشور را در اختیار دارند و با نیروهای سلفی و جهادی در پیکارند. البته در فضای روشنفکری جهان عربی-اسلامی، عربستان سعودی در مقایسه با کشورهای چینی و مصر و الجزایر و ایران از لحاظ تولید گفتمان های فلسفی و نواندیشانه سهم قابل توجهی ندارد، اما به طور کلی، عربستان سعودی از نظر ساخت قدرت و ترکیب نیروهای اجتماعی در میان

کشورهای اسلامی از ویژگی منحصر به فردی برخوردار است. دکتر مضاوی الرشید تحلیل جامعه شناختی ارزنده ای از این ساخت و نیروها به دست داده است. سالها پژوهش در باب مناسبات قبیله ای و اجتماعی شبه جزیره عربستان، به علاوه تسلط بر گفتمان های دینی و سیاسی منطقه، این منتقد تبعیدی را به ارائه نوعی درک جامعه شناسانه نزدیک به تحلیل گفتمان رهنمون ساخته است. باید اضافه کرد که وابستگی دکتر الرشید به یکی از خاندان های ریشه دار سعودی در این کتاب مانع از اندیشیدن در فراسوی افق های نجد و حجاز نشده است.

به طور سنتی، در مطالعه وضعیت سیاسی و تاریخی عربستان سعودی از قرن بیستم به این سو، بر رخدادهای مشخصی تاکید شده است: تاسیس سلسله نوین آل سعود در ابتدای قرن بیست، پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی، بهره برداری فزاینده از ثروت نفت در دهه 1970 و تحولات اقتصادی و تکنولوژیک ناشی از آن، تصرف مسجد بزرگ کعبه (حادثة الحرم المکی) در محرم 1400/نوامبر 1979 از سوی نیروهای جهیمان العتیبی، جهاد افغان-العرب ها با اتحاد شوروی در سال 1980 و حمله عراق به کویت یا جنگ دوم خلیج در اوت 1990. مضاوی الرشید در واقع، به مطالعه رابطه کشمکش آمیز نیروهای متکثر سعودی در سال های پس از این رخدادهای می پردازد. ظهور نسل جدید نیروهای جهادی وهابی، جهادیون منتقد خاندان سلطنت، روزنامه نگاران لیبرال، لیبرال های جهادی شده، سلفی های حکومتی یا لیبرال شده، جایگاه اقلیت شیعه و تکوین جنبش حقوق زنان در بستر لرزان ساخت اجتماعی-سیاسی عربستان محور مباحث این کتاب است. تحلیل گفتمان وهابیت رسمی و منازعه روحانیون پرنفوذ آن با دولت سعودی، از جمله زوایای دیگر این کتاب است. مضاوی الرشید داستان کشمکش قدرت و مقاومت در فضای واقعا موجود و جهان نمادین صفحات و بلاگ ها، تالارهای گفتگو و نشر الکترونیکی سعودی را روایت می کند. موضوع کتاب نبرد کهنه حاکمان و محکومان است در عصر فرهنگ مجاز واقعی. مضاوی الرشید به آینده نظر دارد و زمینه های ثبات یا تغییر وضعیت موجود را می کاود.

عربستان سعودی به منزله «دولت» و عربستان سعودی به منزله «منظومه نیروهای مذهبی» قدرتمند در جهان عربی-اسلامی، بازیگر منطقه ای تاثیرگذاری است که امروز بیش از هر زمان دیگر نقش آن در انسداد یا گشایش وضعیت دولت های منطقه آشکار می شود. نقش تعیین کننده عربستان در مناسبات اقتصاد سیاسی سرمایه داری متاخر و اقتصاد سیاسی حج، نباید چشمان تحلیل گر سیاسی را بر سویه های دیگر اثرگذاری این بازیگر ببندد. دامنه تاثیر گذاری عربستان سعودی در دگردیسی مناسبات قومی-مذهبی، از مرزهای کشورهای اسلامی بسیار فراتر است. با فهم آرایش نیروهای مذهبی-سیاسی «جهان سعودی»، تبعات امنیتی این دگردیسی های قومی-مذهبی «هدایت شده» را بهتر می توان تفسیر کرد. گستره مرزهای «جهان سعودی» شبکه ای را تشکیل می دهد که از جاکارتا تا چینستان، و از چینستان تا نیویورک را شامل می شود.

کتاب حاضر از آن جا که به تحلیل مناسبات نیروهای مذهبی عربستان سعودی اختصاص دارد، لاجرم ابعادی از رویکرد کلامی-سیاسی وهابیت علیه تشیع را نیز در لابه لای نقل قول ها و تحلیل ها ذکر می کند. شخص مضاوی الرشید با معتقدات تشیع تقابلی ندارد و حتی از مطالبات سرکوب شده شیعیان به منزله یکی از گروه های اقلیت اصلی در عربستان سخن می گوید. با وجود این، چون به فراخور بحث، در این کتاب سخن مفتیان و شیوخ مختلف وهابی نقل گردیده است، و در چند مورد خاص کنایه ها و دلالت های سوگیرانه ای علیه شیعیان را منعکس

می سازد، لازم است اشاره شود که کتب و پژوهش های ارزنده ای در نقد وهابیت وجود دارد که می توان از آنها -بهره گرفت. خوشبختانه از منظر کلامی-روایی حجم پژوهش ها چه در زبان عربی و چه در زبان فارسی در سال های اخیر قابل توجه بوده است. پژوهش های ضد وهابی از زبان خطیبان و حوزویان از طریق برخی شبکه های ماهواره ای شیعی، صفحات شبکه های اجتماعی و وبسایت های اختصاصی بازتاب عمومی نیز پیدا کرده است. یکی از مشهورترین نمونه های مناخر تلاش محققان شیعه برای رد مدعاهای وهابی-سلفی، مناظره آیت الله حسینی قزوینی و مولوی ملازاده در باب امامت و خلافت و مسئله غدیر است. در این جا خوانندگان را به پاره ای از آثاری که عمدتاً از منظری کلامی به این مقوله نگریسته اند ارجاع می دهیم. در میان نویسندگان منتقد وهابیت، علاوه بر محققان شیعه، محققان اهل سنت نیز وجود دارند:

شیخ محمد حسین الکاشف الغطاء؛ نقض فتاوی الوهابية
السید محسن الامین الحسینی العاملي، کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب
سید جعفر مرتضی العاملي، میزان الحق شبهات و ردود
اد. محمد الحسینی القزوینی بمساعدة اللجنة العلمي، نقد کتاب اصول مذهب الشيعة
الدكتور السید علاءالدین امیر محمد الکاظمی القزوینی، ابن تیمیة و عقيدة السلفية فی
التشبيه و التجسم

دكتور احمد راسم النفیس، نقص الوهابية
سید احمد دحلان مفتی مکه، فتنة وهابیت
سید احمد بن السید زینی دحلان الدرر السنیة فی الرد علی الوهابية
آیت الله شیخ جعفر سبحانی، آیین وهابیت
آیت الله شیخ جعفر سبحانی، البدعة
آیت الله شیخ جعفر سبحانی، السلفية
السید جاسم الموسویا، الرد الكبير
سید محمد علي الحكيم، الرد علی الوهابية
الشیخ نجم الدین الطیبسی، السلف و السلفیون
حسن ابن علي السقاف، السلفية الوهابية
عصام العماد، نقد الشیخ محمد بن عبدالوهاب من الداخل
سید محسن امین، تاریخ و نقد وهابیت، انتشارات مطبوعات دینی
محمد سعید رمضان البوطی، سلفیه بدعت یا مذهب نقدی بر میان وهابیت، بنیاد پژوهش
های اسلامی

دکتر آرزینا آر. لالانی، نخستین اندیشه های شیعی تعالیم امام محمد باقر(ع)، ترجمه دکتر
فریدون بدره ای، پژوهش فرزانه روز.

محمد بن علوي مالکي، هشدار در خصوص تکفیرهای بی رویه، مشعر
حامد الگار، وهابیگری، ترجمه احمد نمایی، بنیاد پژوهش های اسلامی (ترجمه عربی:
الوهابية، د. حامد الگار ترجمه د. عباس خضیر کاظم)

دانشنامه امام علی علیه السلام، نظر علی اکبر رشاد، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
مجموعه کتاب های مظلومی گمشده در سقیفه، نوشته علی لباف، مرکز فرهنگی انتشاراتی
منبر

رسول جعفریان، سیره رسول خدا (ص)، دلیل ما

یوسف احمد دجوی مصری، توسل و رد شبهات، مقدمه و تصحیح وهبی سلیمان غاوجی،
مشعر

و هم چنین مجموعه کتاب های علی اصغر رضوانی، از سلسله مباحث وهابیت شناسی، که
از سوی مؤسسه فرهنگی هنری مشعر به چاپ رسیده است؛ از جمله: ابن تیمیه از دیدگاه
اهل سنت؛ البانی و بن باز محدث و مفتی وهابیان؛ دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت؛ وهابیان
تکفیری؛ و وهابیت و تقریب مذاهب.

با وجود حجم عظیم نقد هایی که علیه وهابیت نگاشته شده، پژوهش های صورت گرفته در نقد
نظام مند و متدولوژیک ابعاد جامعه شناختی، اقتصادی، مردم شناختی، استراتژیک و امنیتی
وهابیت و فراتر از آن، مطالعات صورت گرفته در باب ساخت اجتماعی-سیاسی عربستان
سعودی چندان قابل ذکر نیستند. پژوهش در این حوزه برای ایرانیان میدان بکری است که حتی
می توان برای آن رشته دانشگاهی یا مرکز مطالعاتی ویژه ای نیز طراحی کرد.

در ترجمه پیش رو تمام پانویشت ها افزوده مترجم فارسی است. متن اصلی این کتاب در واقع به
زبان انگلیسی بوده و این ترجمه بر اساس متن انگلیسی انجام شده است. احتمالاً یکی از
دشواری ها و مهارت های خانم الرشید نوشتن نام های عربی خاص به صورت الفبای لاتین
بوده است! طرفه این که ما در این ترجمه فارسی سعی کرده ایم نام های عربی خاص را که به
صورت الفبای لاتین نوشته شده اند، به زبان عربی باز گردانیم. بسیاری از این نام ها
نامشهورند. از دکتر مجید توسلی به خاطر راهنمایی در خصوص رفع ابهامات زبانی ناشی از
برگردان مفاهیم و اسامی عربی به زبان و الفبای انگلیسی در متن الرشید و ارائه پیشنهادها
سازنده در فرایند ترجمه سپاس گزارم.

همچنین از دکتر حمید احمدی به خاطر پاره ای راهنمایی های موثر قدردانی می کنم. از
پژوهشگران حوزه مطالعات جهان عرب و از تمامی همکارانی که با مباحث این اثر و شخصیت
های مورد بحث آشنایی دقیق تری دارند، تقاضا می شود انتقادهای خود را به منظور اصلاح و
بهبود متن در ویرایش های آتی به ناشر یا مترجم اعلام نمایند.

کتاب شناسی مضای الرشید

Politics in an Arabian Oasis(1991). London: I.B. Tauris, translated in to Arabic by al-
Saqi

Iraqi Assyrian Christians in London, 1998, NY: the Edwin Mellen Press

A History of Saudi Arabia, 2002, Cambridge: CUP, translated in to Arabic by al-Saqi
Counter narratives: History, contemporary society and politics in Saudi Arabia and
Yemen, 2004 NY: Palgrave

Transnational Connections and the Arab Gulf, 2005, London: Routledge

Contesting the Saudi State: Islamic Voices f r o m a New Generation, 2006,
Cambridge: CUP

Dying for Faith: Religiously Motivated Violence in the Contemporary World, I. B.
)Tauris(January 1,2009

مسئله الدولة السعودية: أصوات إسلامية من الجيل الجديد (2009)، بيروت و لندن، دارالساقی.
السعودية و مآزق الإصلاح فی القرن الحادي و العشرين (2005).

رضا نجف زاده

مقدمه

مضای الرشید

این کتاب متضمن نوعی قوم‌نگاری سازش و ستیز است. کتاب درباره سعودی‌های معاصر است که سیاست و دین را مورد بحث قرار می‌دهند. خارجی‌ها اغلب سعودی‌ها را وهابی یا سلفی قلمداد می‌کنند، اما در قرن بیست و یکم، خود سعودی‌ها دیگر در مورد معنای این اصطلاحات توافق ندارند و بسیاری از آنان چنین اصطلاحاتی را بی اعتبار می‌دانند. اغلب سعودی‌ها معتقدند که بین دین و سیاست در سطح گفتمان عمومی هیچ فاصله‌ای وجود ندارد. با این حال، اکثریت قبول دارند که در عمل بین رتوریک دینی ادعا شده دولت از یک سو و واقعیت عمل سیاسی از سوی دیگر، جدایی وجود دارد. داعیه‌های اصلاح دولت و جامعه، همواره دین و سیاست را در چارچوبی واحد به کمک طلبیده است. این کتاب بر آنچه گفتمان دینی-سیاسی وهابیت می‌نامم، [یا به عبارتی] بر مجموع تفاسیری تمرکز دارد که برای درک، توجیه، تصدیق یا به چالش کشیدن سیاست، به دین متوسل می‌شود. این گفتمان در سنت وهابی و میراث فکری علمای آن ریشه دارد. تفاسیر وهابی نقطه عطف فکری غالب اند. برخی پژوهشگران مدعی اند که اقتدارگرایی به ناتوانی مفهومی دامن می‌زند. برخی دیگر نیز معتقدند که قاعده اقتدارگرایانه برایندهای توسعه‌ای را ایجاد می‌کند که یا بسیار خوب اند یا بسیار بد. در مورد عربستان سعودی، اقتدارگرایی اتباع راضی، پروژه‌های ناتمام، بیراهه‌ها، خیانت و فرصت طلبی را به دنبال داشته، اما ناتوانی فکری نداشته است. اقتدارگرایی سعودی در عین حال به سازش و رویارویی انجامیده است. رژیم سعودی، با نوعی بوروکراسی دینی رو به رشد، جهانی آفرید که در عین تبلیغ اطاعت مطلق از خداوند، بر اطاعت کامل از اقتدار سیاسی تمرکز دارد. سعودی‌ها بر اثر ناتوانی فلج نشدند، بلکه بافته فکری پیچیده‌ای خلق کردند که از موضوعاتی اختلافی تشکیل می‌شود. برخی از این اتباع راضی اند و برخی دیگر ناراضی. با وجود پس‌زمینه اقتدارگرایی، تنوع پرشور، کثرت‌گرایی و مباحثه شکل گرفته است. خشونت کور و بی‌قواره هم در کار است. خشونت از سوی دولتی که خواهان سرسپاری کامل به اراده اش است و نیز از سوی اقلیتی که این خواست را بر نمی‌تابد، صورت می‌گیرد. دولت و اتباعش در چرخه دائمی خشونت واقعی و نمادین درگیرند. اکثریت سعودی‌های عادی، یا تماشاچی اند و یا به طور فعال در مباحثات بی‌سرانجام در مورد دین، سیاست و جامعه شرکت دارند.

وهابیت و سلفی‌گری

برچسب وهابیت به کسانی الصاق شده است که خودشان را مسلمان می‌نامند. در گذشته، وهابیون ترجیح می‌دادند که الموحدون یا اهل التوحید خوانده شوند، اما امروزه این عنوان تقریباً دیگر منسوخ شده است. بسیاری از الموحدون احتمالاً ترجیح می‌دهند که سلفی خوانده شوند. در این کتاب، عنوان وهابیت را حفظ می‌کنم برای اشاره به گونه سعودی سلفی‌گری و بنابراین، تابع این سخنم که «خطای معلوم بهتر است از درست نامعلوم» (خطأ شایع احسن من صواب مجهول). دلیل من برای حفظ عنوان وهابیت، بر این فرض مبتنی است که مجموعه‌ای از دانش دینی برخوردار از دودمان فکری مشترک وجود دارد؛ بدون اینکه فرض کنم این عامل انسجام یا وحدتی انعطاف‌ناپذیر به گفتمان می‌بخشد.

در این پژوهش وهابیت را نوعی گفتمان دینی چندپاره، اما هژمونیک تلقی کرده‌ام. وهابیت با تفاسیر و مفسران خاص خودش، از دیگر گفتمان‌های اسلام سنی متمایز می‌شود. وهابیت صرفاً نوعی جهان‌بینی مذهبی است که بر اساس زمینه تفسیر آموزه‌ها و متونش، می‌تواند سازش و نزاع را اشاعه دهد. این کتاب تلاش می‌کند شکاف بین متن و زمینه را پر کند. همان

طور که در اینجا نشان خواهیم داد وهابیت از لحاظ سیاست هم می تواند تسلیم گرا و هم می تواند انقلابی باشد.

وهابیت^[1] در اوایل قرن هجدهم خود، به تمرکزگرایی سیاسی هدایت شد و در شکل گیری نخستین امیرنشین سعودی-وهابی (1744-1818)^[2] نقش داشت. اتحاد تاریخی شیخ محمد ابن عبدالوهاب و محمد ابن سعود، به شکل گیری نخستین دولت سعودی انجامید. این دولت در عربستان به بهانه پالایش ایمان از بدعت و اجرای قانون اسلام گسترش یافت. شور و حرارت وهابگیری و توسعه نظامی، در اوایل قرن نوزدهم باعث شد که مصر با حمایت سلطان عثمانی به عربستان حمله کند. با این که رهبری سیاسی، به ویژه آل سعود، موقتا از صحنه عربستان کنار رفت، اما جنبش وهابی زنده باقی ماند و پس از حمله مصر نیز از رویارویی مستقیم با امپراتوری عثمانی اجتناب کرد. با این حال، به نظر می رسد که وهابی ها از اضمحلال پایه های قدرت خود به دست مصریان در درعیه در سال 1818، درس مهمی فرا گرفتند: یاد گرفتند که مصلحت گرا باشند. وهابی ها به این دلیل باقی ماندند که از قدرت سیاسی پشتیبانی کردند؛ و این یعنی تعدیل تعصب مذهبی. از آن پس، محققان وهابی موضعی چاکرمنشانه را در پیش گرفتند. آنان در سایه سلطان زیستند. این تاریخ در اینجا مورد علاقه ما نیست، اما مهم است که خطوط آن را به خاطر بسپاریم؛ چرا که همچنان بر نحوه همزیستی دین و سیاست در عربستان سعودی قرن بیست و یکم تأثیر دارد.

سلفگیری روشی است که به تفسیر تحت اللفظی از متون دینی متوسل می شود و به سنت آغازین صحابه صالح پیامبر(ص) رجعت می کند. باید گفت که میان مسلمانان سنی در مورد این که سلف صالح کیست، هیچ توافقی وجود ندارد؛ اگر چه اکثر محققان احتمالا آنان را شامل نسل اولیه همراهان پیامبر(ص) می دانند. سنی های دیگر ممکن است دامنه شمول سلف را چنان گسترش دهند که سه نسل بعد از پیامبر(ص) را هم در برگیرد. از دید برخی مدافعان معاصر، ریشه سلفی گری به آثار علمای قرون میانه باز می گردد که مدعی تفسیر تحت اللفظی متون دینی بودند. برخی از اسلام گرایان معاصر مدعی اند که سلفی گری در الهیات قرون میانه ریشه دارد؛ به ویژه در داعیه های اولیه بازگشت به قرآن و سنت نبی، که با احمد ابن حنبل(780-855)، ابن تیمیه (1268-1328) و شاگردانشان مرتبط است.

سلفی گری به منزله یک صفت، اصطلاحی مدرن است و سابقه آن به جنبش های اسلام گرای اصلاحی قرون نوزدهم، به ویژه جنبش های مرتبط با (افکار) محمد عبده (1849-1905) و جمال الدین افغانی (1839-1897) بر می گردد. سلفی گری وهابی سعودی با این سلفی گری مدرنیست، اشتراک چندانی ندارد. محمد عبده نوعی سلفی گری اصلاح طلبانه و مدرنیستی را تبلیغ می کردند؛ در حالی که وهابیت نوعی جنبش سلفی احیاگرایانه بود و عمدتا به دنبال پالایش عمل دینی و اجرای شریعت بود. سلفی گری مدرنیست نتیجه مواجهه با غرب و حاصل تلاش برای پیشرفت بود. سلفی گری وهابی پیش از این مواجهه در مرکز عربستان سر بر آورد؛ اگر چه قدرت های غربی محاصره عربستان را در قرن هجده آغاز کرده بودند. هدف اصلی این سلفی گری، پالایش ایمان و عبادت بود. سنت سلفی وهابی در قرن هجدهم، نسبت به آنچه سلفی های مدرنیست تبلیغ می کردند، هدف بسیار محدودتری داشتند. وقتی وهابیون معاصر به سلف صالح متوسل می شوند، انتظار این باور وجود دارد که شیخ محمد ابن عبدالوهاب نیز می تواند جزو این اسلاف باشد، اما بسیاری از سنیان این را قبول ندارند. در قرن بیست و یکم، میان کسانی که خود را سلفی می نامند بر سر تعریف سلفی بودن مباحثات تندی جریان دارد. از آنجا که در مورد معنای سلفی گری یا سلفی بودن توافق وجود ندارد، مایلیم

آن را هویتی کشسان در نظر بگیرم که برای رساندن یک یا چند معنا به کار رفته است. امروز در غرب، سلفی گری نشان گر رادیکالیسم افراطی، ناشکیبایی، عقب ماندگی و خشونت است. در رسانه های غربی و حتی در آثار پژوهشی، سلفی ها افرادی «بنیادگرا» و تروریست بالقوه تصویر شده اند. با این حال، دیگرانی که در خارج از غرب اند، سلفی گری نشان گر اسلام اصیل و خالص است. برای اینان، سلفی گری به معنی پرستش خداوند طبق قرآن و سنت پیامبر(ص) است که بدون واسطه نسل های بعدی، توسط هم عصران وی منتقل شده است.^[3] طبق نظر طرفداران سلفی گری، جنبش به مؤمنان عادی، که بر حلقه گسترده مفسران تکیه ندارند، اختیار می بخشد. یک سلفی خودش می تواند به طور فعالانه در تفسیر درگیر شود؛ مشروط به اینکه حد خاصی از دانش و سواد پایه را داشته باشد.

مدرنیته سلفی گری را تحریک کرده و تداوم بخشیده است. سواد و ارتباطات جمعی به بقای سلفی گری در جامعه معاصر مسلمانان مدد رسانده است. سلفی گری و مدرنیته از هم جدایی ناپذیرند.

در چارچوب کنترل دولتی، مفسران وهابی، برای مثال، علما، متفکران و فعالان، تدریجا به طبقه ای از اشرافیت دولتی بدل شدند. اگر چه ظاهرا علمای سعودی در مقایسه با هم قطاران خود در نقاط دیگر جهان اسلام از قدرت، منابع مالی، اعتبار و امتیازات بیشتری برخوردارند، باید تأکید کرد که دولت مدرن آنان را به سوی نقشی تشریفاتی سوق داده است. البته این با نفوذ و اختیار آنها تنافر ندارد: علمای وهابی، بر خلاف هم قطاران خود در کشورهای عرب، در عرصه اجتماعی اختیارات قابل توجهی دارند. با این حال، بر خلاف سایر علمای مذهبی رسمی در جهان عرب وهابی ها کنترل سیاست و سیاست گذاری را به اشرافیت و بوروکرات ها و تکنوکرات های دولتی سپردند. در واقع، عرصه سیاسی، خارج از کنترل وهابیون است. مفسران وهابی به منظور باقی ماندن در جهانی دست خوش تغییر، این واقعیت را پذیرفتند. این پیامدهایی جدی برایشان داشت. بر خلاف ادعای ناظران غیر حرفه ای، دولت سعودی، دولتی وهابی نیست. خط مشی دولت را محفل افرادی تعیین می کند که پارادایم محوری شان وهابی نیست، اما از آن به منزله وسیله ای مناسب برای سرپوش نهادن بر فعالیت های سیاسی شخصی شان استفاده می کنند. ناظران خارجی معمولا بین عرصه اجتماعی «وهابی شده» و سیاست سعودی تمایز قائل نیستند.

وهابیت نیز مانند رژیم سیاسی که از آن پشتیبان و حمایت می کند، اقتدارگراست. وهابیت اختلاف عقاید را بر نمی تابد و از هرگونه بحث دین شناختی که ممکن است به تردید در انحصار آن بر تفسیر مذهبی یا مشروعیت قدرت سیاسی مورد حمایتش منجر شود، هراس دارد. وهابیت به قاعده «هجر المبتدع» پایبند است؛ و این قاعده کهن در متون دینی ریشه دارد و خواهان طرد بدعت گذارانی است که به آموزه های وهابی تقید ندارند. وهابیها «دیگری» به ویژه دیگری مسلمان، را طرد می کنند. آنان از ترس آلوده شدن یا متزلزل شدن باورهایشان، از رقیبان دوری می جویند.

وهابیت دائما، چه در خارج و چه در داخل عربستان سعودی، به وعظ (دعوت) پرشور و حرارت اشتغال دارد. با این حال، این با مباحثه با دیگری ای که تفاسیر وهابیون را قبول ندارد، فرق می کند. وهابیت رسمی از نظر مذهبی متعصب، از نظر اجتماعی محافظه کار و از نظر سیاسی سازش کار است.

ممکن است عربستان سعودی یک گفتمان دینی رسمی و غالب داشته باشد که عموما وهابیت سلفی تلقی شدن است، اما در سایه این گفتمان، افرادی وجود دارند که به چالش،

بازتعریف، تخریب و بازتفسیر آن مشغول اند. امروز در عربستان سعودی، همچون تمام نقاط دنیا، به برکت تکنولوژی ارتباطی جدید، سواد و چاپ، هیچ انحصاری در مورد دانش دینی وجود ندارد. سنتی مذهبی چون وهابیت، مبتنی بر تفسیر حلقه بسته ای از علماء بود که تبار فکری خود را به تفاسیر محمد ابن عبدالوهاب می رساند. امروز دیگر خود وهابیت را تنها این بسته تولید و بازتولید نمی کند.

وهابیت را افرادی اعلام و نقد می کنند که آموزه هایش را می پروراند، اما ممکن است در عربستان سعودی به مناطقی خارج از مناطق پیروان اولیه اش تعلق داشته باشند. علما، متفکران و عوام در بحث پرشوری درگیرند که نه تنها ناظر به مسائل مذهبی است. بلکه به سیاست، تاریخ و جامعه هم سرایت می کند. با این حال، در قرن بیست و یکم وهابیت هم چنان عمده ترین زمینه فکری ای است که در آن سازش و رویارویی، ادراک، ارزیابی و سنجیده شده است.

با توجه به حاشیه تاریخی عربستان مرکزی، که وهابیت طی قرن هجدهم در آن ریشه گرفت، جنبش به احتمال قوی دچار سرنوشت سایر جنبش های احیاگرایانه جهان اسلام در قرون هجدهم و نوزدهم شد:^[4] جنبش وهابیت به عنوان مزاحمی برای امپراطوری عثمانی در یکی از گسترده ترین و بی اهمیت ترین قلمروهایش، در پندار تاریخی فروکش می کند. با این حال، رژیم سعودی امیدوار بود که ترکیب دعوت و دولت، به همراه بستر منطقه ای متغیر قدرت عرب، در نیمه دوم قرن بیستم، مرکز را از مصر به عربستان سعودی تغییر می دهد.^[5] این به وهابیت جایگاهی هژمونیک بخشید که با موقعیت فکری پایین آن در قرن هجدهم قابل مقایسه نبود. از دهه 1970 به بعد، ثروت نفت باعث شد که این سنت مذهبی، نه تنها در عربستان سعودی، بلکه در خارج بیشتر وارد عرصه شود.

اتحاد تاریخی وهابیت با دولت سلطنتی مطلقه به رهبری سلسله خاندان آل سعود، که بر اثر درآمدهای نفتی بسیار ثروتمند شده بود، جنبش را بیشتر وارد عرصه ساخت و در عین حال، به رهبری سیاسی مشروعیت بخشید. ثروت نفت آموزش گسترده، صنعت چاپ، تکنولوژی، ارتباطات و حمل و نقل آسان را وارد عربستان سعودی کرد و همه این ها به تحکیم پایه های وهابیت انجامید. این چنین وهابیت نجدی پیش از موقع، با حمایت رژیم سعودی فراملی شد. رسائل و مکتوبات مذهبی آبای پایه گذار وهابیت و پیروان بعدی شان به تمام قاره ها منتقل شد. ثروت نفت باعث شد که رژیم سعودی به منزله بازیگر عمده بین المللی شناخته شود، اما وهابیت مشروعیت اسلامی آن را در میان مسلمانان، نه تنها در عربستان سعودی بلکه حتی در سطح جهانی، فراهم ساخت. این مشروعیت ناشی از این ادعا بود که دولت سعودی، دولتی توحیدی و پشتیبان شریعت و ارزش های اسلامی است و علاوه بر این، پاسدار مقدس ترین اماکن دینی اسلام است؛ اگر چه این دولت نه تنها در اواخر دهه 1920 بود که این نقش را به عهده گرفت.

گفتمان وهابی بین مردمی که طبیعتاً مایل به تبعیت از اقتدار سیاسی مورد حمایت آن نبودند، رضایت ایجاد کرد. وهابیت نه تنها فتح را آسان کرد، بلکه رضایت پس از نبرد را هم تضمین کرد. از همان ابتدا، پروژه سعودی-وهابی قائم بود بر طرح اتهام مشترک بودن علیه مردم شبه جزیره و اینکه دینشان باید تصفیه و اصلاح شود. این آنها را مجبور می ساخت که به اراده سیاسی آل سعود گردن بنهند. طغیان علیه سعودی ها دیگر عملی سیاسی نبود، بلکه گناه و تخطی از اصول توحید محسوب می شد. بنابراین، اطاعت از حاکمان به وظیفه ای دینی و بخشی از پرستش خداوند تبدیل شد. این گفتمان دینی-سیاسی رضایت آفرین وهابی، امروز از درون به

چالش کشیده شده است.

جالب ایجاست که همان نیروهایی که گفتمان دینی-سیاسی رضایت بخش وهابی را تحکیم بخشیدند، مسئول به چالش کشیده شدن آن نیز هستند. با کنترل دولت، گفتمان وهابی برای رهایی از موانع ناشی از قدرت سیاسی، تغییر شکل داد و تجزیه شد. علاوه بر این، تکنولوژی ارتباطات، آموزش گسترده و صنعت چاپ، در عین حال که این گفتمان را تقویت می کند، رویارویی با وهابیت را نیز در پی دارد. ثروت نفتی که وهابیت را تقویت کرد، آواهای چالش برانگیزی ایجاد کرده است. شکاف های درون وهابیت، مشخصه گفتمان دینی-سیاسی آن در آغازگاه قرن بیست و یکم است. در حالی که جهان از وهابیت می ترسد، خود وهابیت نیز از شکاف های درون پیروان عادی خود هراس دارد. در حالی که جهان غرب وهابیت را نکوهش می کند وهابیت نیز مردم خودش، به ویژه کسانی را که آن را از درون به چالش می کشند، نکوهش می کند.

وهابیت در نگاه دیگران

وهابیت به منزله جنبشی دینی، که با پروژه ای سیاسی پیوند داشت، همواره در چارچوب جهان سنی مذهب مورد نزاع واقع شده است. علما در مجاورت نقاط مرکزی حضور وهابیت^[6]، به همراه علما مکه و مدینه^[7]، انرژی قابل توجهی برای ابطال مدعیان و تفاسیر وهابی صرف کرده اند. برخی علمای محلی نجد وهابیت را «مذهب پنجمی» می دانند که علمای اهل سنت استانبول، مکه، قاهره، دمشق و بغداد^[8] آن را در رسائل طولانی منتشر شده در سراسر امپراتوری عثمانی، محکوم کرده بودند.^[9] وهابیت اسلام را در این سرزمین ها فاسد تلقی می کرد و حتی آن را به شرک نزدیک تر می دانست تا توحید. تنها برای این مسلمانان طبیعی بود که از اعمال مذهبی و سنت خود دفاع کنند.

مسلمانان غیرسنی، برای مثال، شیعیان، اسماعیلیان، زیدی ها و دیگران، بیدرنگ در مورد آموز ه های وهابی، که سنت های آنان را به منزله اشکال معاصر بدعت و حتی کفر محکوم می کند، بیشتر احساس خطر می کردند.^[10] علمای غیر سنی آنچه رادیکالیسم متحجر و نامنعطف پیوسته با دعوت محمد ابن عبدالوهاب می دانند، نفی می کنند. منازعات فکری بین پیروان وهابی گری و منتقدانشان طی 250 سال گذشته تداوم داشته است. این کشمکش ها هرچند در ظاهر بر مذهب تکیه دارند، اما منعکس کننده علایق سیاسی اند. برای شناخت واکنش های گوناگون به وهابیت، باید جدل را در بستر رقابت به ویژه قاهره، دمشق، بغداد و عربستان، مورد توجه قرار داد. مباحثه بین وهابیان و مسلمانان دیگر، تا امروز ادامه پیدا کرده است.

خرد آکادمیک غربی، چندین دهه بود که در مورد وهابیت، نظریه قدیمی فیلیپ رنتز^[11] را پذیرفته بود. طبق این نظریه، جنبش وهابیت یک سنت اسلامی وحدت گرایانه، احیاگرایانه و اصیل پنداشته می شود. تصور می شد که وهابیت می تواند متعصب و خشک باشد، اما مادامی که طرفدارانش تحت کنترل آل سعود باقی نمانند، به هیچ وجه برای غرب تهدیدی ندارد؛ حتی وهابیت توانست خدمات بزرگی به پروژه غربی شکست کمونیسم در بستر جنگ سرد و آزادسازی افغانستان ارائه کند. طی دهه ها، حکومت های غربی، که اتباعشان از نفت سعودی ها بهره مند شدند، باور داشتند که آل سعود می تواند با تضمین رابطه حداقلی بین اقلیت غربی مهاجر و جامعه سعودی، وهابیان را تحت کنترل نگه دارد. به این منظور، رژیم نخبگان مهاجر غربی را در مجتمع های مسکونی مجلل محبوس ساخت؛ در حالی که سعودی ها دیوارهایی بلند پیرامون اماکن خود کشیدند تا خود را از هجوم «کفار» در «امان» بدارند. هم

چنین، آنها به آمیزه ای از سنت دینی و اجتماعی چسبیدند که نه تنها خواهان حذف «دیگری» بود، بلکه از آن تصویری شیطانی نیز به دست می داد. این نه نشانه یک بیگانه هراسی ذاتی بود و نه یک خصیصه ملی. این واکنشی دفاعی بود در برابر هجوم ناگهانی «بیگانگانی» که با آنها اشتراک زبانی یا فرهنگی نداشتند. این امر به وضوح در جداسازی اماکن مسکونی طی دهه 1970 در اغلب شهرهای عربستان بازتاب یافت.

در قرن بیستم، مجتمع های مسکونی مهاجران غربی در شهرهای بزرگ عربستان، مرزی پر خلل و فرج به وجود آوردند؛ محله ای فیزیکی و اخلاقی، که اقلیت کوچکی از بومیان سعودی آن را به منزله پناهگاهی [برای گریز از]

سنت های بسته خود تحسین می کردند. این سعودی ها از اخلاقیات سفت و سخت، ممنوعیت ها و نظارت های مفرط، به آن مجتمع ها پناه می بردند. سایر سعودی ها این فضای فیزیکی مجزا را محکوم می کردند و آن را محله ای می دانستند که نماد سلطه خارجی ها، تنزل اخلاقی، فسق و فجور، و فساد و گناه است. با این حال، اکثریت سعی می کردند در میانه قلمرو فراخ تقوا وجود چیزی را که شر فیزیکی لازم می دانستند، نادیده بگیرند. مجتمع های مسکونی غریبان، به واحه هایی در صحرای محافظه کاری مسلمانان بدل شد. به معنای دقیق کلمه، این مجتمع ها فضاهای «آستانه ای» پرنزاع و خطرناک بوده و هنوز هم هستند. اخیرا اقلیتی بسیار کوچک تلاش کرده اند این مجتمع ها را نابود کنند، چون آنها را اقامتگاه های استعماری تلقی کرده اند. بی دلیل نیست که در دوره موج خشونت که در سال 2003 عربستان سعودی را فراگرفت، مجتمع مسکونی مهاجران غربی هدف اصلی بود.

خرد جمعی غربی وهابیون را خشکه مقدس های رازآلودی تلقی می کند که کاملا آزاد گذاشته شده اند. در گذشته، بسیاری از پژوهش گران غربی تأثیر ثبات زای وهابیت در حوزه سیاسی را تمجید می کردند، اما از محافظه کاری اجتماعی افراطی آن بیزار بودند.

آنها نوعی وهابیت به لحاظ اجتماعی آسان گیر را ترجیح می دانند که دستیابی بیشتر به جامعه سیاسی ای را هم که بسیار آن را «دوست» تلقی کرده اند، تضمین کند. اما محافظه کاری اجتماعی و تسلیم پذیری سیاسی، در بستری چون عربستان سعودی از هم جدایی ناپذیرانند. هیچ چیز در عربستان سعودی به اندازه جنبه های اجتماعی وهابیت، برای غریبان آزار دهنده نبوده است؛ برای مثال، نگرش های سختگیرانه آن در مورد تفکیک جنسی، ممنوعیت مصرف الکل و رانندگی زنان، اعدام در ملاء عام و سایر «خصیصه های» منحصر به فردی که در هیچ جای دنیای اسلام ندیده اند. غرب سال ها از زندگی با این محافظه کاری اجتماعی خرسند بود. غربی ها پی برده بودند که برای درآمدهای بدون مالیات، قراردادهای مالی بی حساب و کتاب، خریدهای تسلیحاتی، کمسیون ها، سرمایه گذاری ها و جریان فزاینده نفت با قیمت مناسب، غالبا قیمت اندکی باید بپردازد. برای جهان غرب، عربستان سعودی اهمیتی دوگانه داشت؛ یعنی تولیدکننده اصلی انرژی عمده و نیز مصرف کننده حریص کالاها، پس از وقایع یازده سپتامبر 2001 وهابیت و تروریسم در ذهن بسیاری از غربی ها با هم پیوند خوردند. حمله به نیویورک و پنتاگون، که طی آن پانزده نفر از نوزده هواپیماربها سعودی بودند، خیلی چیزها را عوض کرد؛ از جمله تصور غربی ها در مورد وهابیت. نقد غربی ها بر وهابیت، ناگهان شدت گرفت. جنبش و طرفدارانش به تحریک تروریسم، ناشکیبایی و نفرت از غرب متهم شدند. گفتمان وهابیت ناگهان مسئول تأخیر در آزادی زنان سعودی، سوء استفاده از حقوق بشر و تبعیض علیه اقلیت های مذهبی مسلمان شناخته شد؛ اقلیت هایی چون شیعیان سعودی، اسماعیلی ها و صوفی ها، یعنی گروه هایی که سالها به فراموشی سپرده

شده و در غرب هیچ کس تا آن زمان به بدبختی های آنان توجه نکرده بود. علاوه بر این، جنبش متهم شد به تمهید توجیحات مذهبی برای بیزاری از یهودیان و مسیحیان و به طور کلی، ترویج فرهنگ رویارویی با غرب.

تصویر وهابیت به منزله جنبش «پاک دینانه» و توحیدی، که بر اساس نگاه مورخ آمریکایی آرامکو، جورج رنتز، امپراتوری باشکوهی ایجاد کرده بود، ناگهان جای خود را به تصویر گفتمانی از نفرت، ناشکیبایی و تروریسم داد.

وقایع یازده سپتامبر در مجادله پیرامون وهابیت، ابعاد جدیدی را آشکار ساخت. غرب از طریق جامعه آکادمیک، متخصصان رسانه و اتاق فکر مشاورانش، در مباحثه در مورد وهابیت بسیار فعال شد. همه این مباحث بر ارزیابی محققانه، با هدف شناخت گفتمان دینی سعودی-وهابی معاصر تکیه نداشت^[12]، اما برای شناسایی ریشه های تروریسم تلاش فراوانی صورت گرفت؛ با این نتیجه که وهابی ها مستقیماً به ترویج خشونت مبتنی بر تأییدات و انگیزه های دینی متهم شدند.^[13] با وجود اقدامات رسمی سعودی ها برای جدا کردن دین دولتی شان از فجایع یازده سپتامبر، چنین اتهاماتی هم چنان به طور گسترده علیه وهابیت مطرح می شود. فعالان سیاسی سعودی، چه در داخل کشور و چه در خارج، به این اتهامات قوت و اعتبار می بخشند و برخی از آنها توجه خاصی به ترسیم وجهه پلید وهابیت دارند.^[14] جنگ با عراق در سال 2003، نقش عمده ای در ترسیم وجهه پلید وهابیت داشت؛ به ویژه بعد از آشکار شدن اینکه سعودی ها در جهاد علیه آمریکایی ها به طور فعال جزو نیروهای مقاومت عراقی بودند. تقریباً همه ناظران قبول دارند که این سعودی ها پس از فراگفتن تعلیمات مذهبی در مدارس سعودی، به نام وهابیت عمل می کردند. از دید این مفسران، مردان سعودی در هجده سالگی کاملاً آماده جهاد علیه «کفار» اند. مردان سعودی ناگهان به تروریست های بالقوه مظنون تبدیل شدند؛ خواسته می شد که تصویر چشمانشان به همراه اثر انگشتان شان ثبت و ضبط شود. آنان اگر هم وهابی تلقی نمی شدند، متعصبان سلفی تلقی می شدند. از دید بسیاری از خارجی ها وهابیت و سلفی گری باهم مترادف اند و هر دو طرفدار تعصب و خشونت اند.

در واکنش به وقایع یازدهم سپتامبر، رژیم سعودی به سرعت مطالعات آکادمیک به زبان انگلیسی و نیز انتشار کتب مذهبی را تشویق کرد،^[15] تا تصویر خود و وهابیت را در جهان انگلیسی زبان غرب بازسازی کند.^[16] کنفرانس هایی با حمایت سفارتخانه های عربستان در واشنگتن، لندن و پاریس برگزار شد تا جایگاه عربستان سعودی و سنت وهابی بهبود یابد. حکومت یک باره مرزهای تقریباً نفوذناپذیر را به روی پژوهش گران غربی، دانش آموختگان، روزنامه نگاران و سایر بازدیدکنندگان گشود تا جامعه محلی را به دقت بررسی کنند. کتاب هایی به زبان انگلیسی منتشر شد که وهابیت را سنتی صلح گرا معرفی می کرد که گفت و گو با دیگران را تشویق می کرد و به حقوق زنان و اقلیت ها احترام می گذاشت. برای مثال، ناتانا دولونگ باس، با حمایت شاهدگان سعودی و مراکز پژوهشی، در دفاع از وهابیت کتابی نوشت. وی در این کتاب با تصاویر منفی از وهابیت مخالفت می کند و آن را از هرگونه مسئولیت در قبال تروریسم قرن بیست و یکم مبرا می داند.^[17] رژیم سعودی تأکید می کند که خودش قربانی تروریسم است نه پرورده آن. کتاب هایی که با پشتیبانی دولت منتشر می شد وهابیت را از هرگونه مسئولیت در قبال فجایع یازده سپتامبر تبرئه می کرد. این آثار تبلیغاتی، جنبش های اسلامی وارداتی مدرن و ایدئولوژی هایی چون اخوان المسلمین مصر و جنب های جهادی ستیزه جورا مقصر می دانند.^[18] ارزیابی اتهامات غربیان در چارچوب مطالعه حاضر نمی گنجد، اما مهم است که تأکید کنیم با وجود تلاش های سعودیان، در اذهان عمومی غربی ها وهابیت

به الگویی از تفسیر مذهبی انعطاف پذیر و رادیکال و الهام بخش خشونت، بدل شده است. بسیاری از مسلمانان، از جمله سعودی ها، با این نگرش موافق اند. این گزارش های منفی، تاریخ طولانی هم سازی سعودی ها با غربی ها را نادیده می گیرند. محققان غربی نادیده می گیرند که آل سعود خیلی خوشحال بود که از به اصطلاح کفار، در اوایل 1915، حمایت های نظامی و مالی بطلبد و حتی سیاستی را در پیش گیرد که به نفع قدرت های امپراتوری بود. روابط سعودی ها با بریتانیا ثابت می کند که رهبری سعودی قادر به مصالحه بوده و حتی می توانسته در مورد روابط صمیمانه با قدرت های خارجی که در بیان وهابی ها دولت های کافر تلقی می شوند، سختگیری نکند. بسیاری از گرایش های غربی در مورد وهابیت رسمی، بین نابردباری مذهبی جنبش در قبال مسلمانان دیگر از یک سو و پذیرش نفوذ غرب در عربستان سعودی از دیگر سو، تمایز قائل نمی شوند. آنها نمی توانند توجه کنند که سازش کاری سیاسی و خدمت به اقتدار سیاسی و بزرگی مهم سنتی بومی است که در سایه شاهان سعودی رشد کرده است.^[19] وقتی ابن سعود با مبارزان «اخوان» در دهه 1920 برخورد کرد؛ تصور می شد که این برخورد ناشی از مخالفت های آنان با روابط وی با بریتانیای «کافر» است. در واقع کشمکش با اخوان، بیشتر مربوط بود به حاشیه نشین شدن جمعیت قبیله ای و شکست رهبری آن در حفظ جایگاهی در سیاست گذاری جدید سعودی ها، پس از همکاری نظامی آن با پروژه آل سعود. شورش اخوان صرفاً شورشی علیه خوش خدمتی ابن سعود برای بریتانیا نبود. این شورش، فریاد آخری بود علیه خط مشی ماکیاولیایی ابن سعود که متضمن حذف کسانی بود که وی را به قدرت رسانده بودند.

محافظه کاری اجتماعی وهابی، اغلب مسئول تروریسم سازمان دهی شده علیه غرب شناخته شده است. می توان وهابیت را نوعی مقاومت در برابر سلطه خارجی دانست، اما به همین سان می تواند گفتمانی باشد که اطاعت از اقتدار سیاسی را تقویت می کند. وهابیت رسمی با اینکه شاهدگان با «کفار» - یعنی مسیحی ها و حتی یهودی ها- ائتلاف کنند، هیچ مشکلی ندارند؛ حتی خود پیامبر (ص) نیز از مسیحیان حبشه و یهودیان مدینه، برای یارانش پناه خواسته بود. برخی از وهابیون باور دارند که امام عصر آنان، یعنی پادشاه عربستان، از این نمونه عالی سیاسی نهفته در حکمت سیاسی باستان پیروی می کند. در هر حال، امام بهتر می داند که چه چیزی به نفع مردم و به صلاح عموم است. وهابی ها دخالتی نمی کنند؛ مادامی که کنترل عرصه اجتماعی داخلی را، که باید از نشانه های کفر پالوده باشد، در دست دارند. برای مثال، پرستش درختان، زیارت مقبره ها و دانش آموختن از شیادان و ساحران که مقدس تلقی شده اند. پیراستن عربستان از این نشانه های شرک، مهم تر از صورت بندی سیاست خارجی اسلامی است. آنان خرسندند که سیاست خارجی را به ولی امر، خادم حرمین شرفین، سپرده اند.

اتهامات غربی ها به وهابیت، مجادله برانگیز باقی می ماند؛ چرا که آنان از تبیین تحولات سیاسی داخلی عربستان سعودی عاجزند، حال چه رسد به تروریسم جهانی، روابط بین الملل و مسائل اخیر. اتهام زندگان فرض می کنند که یک وهابیت وجود دارد که بالقوه قادر به پرورش خشونت و درگیری است، اما واقعیت این است که درون این جنبش سلفی، چندین گروه وجود دارد.^[20] در یک سر طیف، سنت فوق العاده سازش گرا و پراگماتیست وجود دارد که با وهابیت رسمی در پیوند است و در فصل اول این کتاب به آن پرداخته شده است. در سر دیگر طیف هم نمونه انقلابی وهابیت قرار دارد که اغلب با گروه های جهادی در پیوند است. تمام گروه ها از نظر اجتماعی محافظه کارند؛ اگر چه پراگماتیسم وهابیت رسمی ممکن است حتی در مسائل

اجتماعی هم انعطاف هایی از خود نشان دهد. تعجبی نخواهد داشت اگر علمای وهابی در آینده نزدیک، در حمایت از راندگی زنان فتوایی صادر کنند. تفاوت عمده بین جریان های وهابی-سلفی مختلف، به گفتمان سیاسی و استراتژی آنان در قبال مقاومت، روابط با حاکمان و نامسلمانان و کنش گرای سیاسی مربوط است.

فرو کاستن تروریسم جهانی به نفوذ وهابیت، رویکردی غلط است که بیش از توان واقعی این جنبش، نفوذ، قدرت و ظرفیت سازمانی برای آن قائل می شود. علاوه بر این، این ساده سازی مغرط، بر مداخله تجاوزگرانه آمریکا در جهان اسلام و سیاست خارجی غلط آن سرپوش می گذارد. همچنین، در این نگرش نادیده گرفته می شود که ایالات متحده آمریکا چندین دهه قدرتمندترین حامی بسیاری از رژیم هایی بوده است که از دید اتباعشان سرکوبگر و اقتدارگر بودند. گفتن ندارد که مبارزه با تروریسم، نیازمند چیزی بیش از تغییر برنامه آموزش مذهبی سعودی هاست. اتهامات غربیان بر این فرض تکیه دارد که یک وهابیت-سلفی گری واحد وجود دارد که تجسم خواست رادیکال اعمال خشونت علیه غرب است؛ در واقع، از نظر تاریخی هدف بسیاری از خشونت های وهابیون، مسلمانان دیگر بوده است.

مشخص نیست که آیا می توان به آسانی مغز متفکرهای حمله به نیویورک، به ویژه اسامه بن لادن و یارانش را وهابی تلقی کرد. به احتمال زیاد آنان خود را سلفی می دانند، اما ممکن است احساس کنند که عنوان وهابی نمایانگر پیام جهانی القاعده نیست. مسلما بن لادن گفتمان دینی-سیاسی وهابیت رسمی را، که در فصل نخست این کتاب توصیف شده است، تأیید نمی کند. این گفتمان تنها یکی از شاخه های درون طیف تفاسیری است که سلفی گری را می سازند. احتمالا بن لادن هنگام تدوین جهان بینی انقلابی بر پایه تفاسیر خاصی از متون دینی، سخت گیرانه عمل می کند. ظاهرا وی نوعی رویکرد تلفیقی پسامدرن در مورد نظریه ها را قبول کرده و خشونت علیه غرب و «کارگزاران مسلمان محلی» آن را توجیه می کند. این رویکرد یقینا بیان مبارزات انقلابی و ناسیونالیستی چپ گرایانه را که طی قرن بیستم جهان را زیر و رو کرد، در خود پذیرفته است.^[21] اگر کسی بخواهد گفته های بن لادن را ویرایش کند و ارجاعات مذهبی آن را کنار بگذارد، چندان نخواهد توانست بیان او را از شعارهای انقلابی اولیه ای که به جای سنت اسلامی، به سنت های فکری غربی تکیه داشتند، تمیز دهد. بن لادن تمام کارگران جهان را دعوت نمی کند که زنجیرهایشان را بگسلند؛ وی از تمام مسلمانان می خواهد که چنین کنند. وی سرمایه داری غربی را نفی نمی کند، بلکه خواهان شیوه تولید سرمایه دارانه ای از نوع اسلامی است. اما [تفکر] بن لادن سویه اسلامی-عرفانی قوی ای دارد که سیاست مدارانی که وی را به انقلابیون چپ گرا و ناسیونالیست اولیه یا مبارزان ضد جهانی شدن و محیط زیست گرای معاصر شبیه می دانند، به آن خوب پی نبرده اند.^[22]

موضوع این کتاب وهابیت به منزله مجموعه یزدان شناختی ای از دانش مذهبی تولید شده طی 250 سال گذشته و یا تبیین آموزه های اصلی جنبش وهابیت نیست. در اینجا به نگرش وهابیون در مورد خداوند و اسماء و صفات او نمی پردازم و با تعاریف شرک یا رستگاری از طریق ایمان و عمل صالح کاری ندارم. با مباحث وهابیون در مورد نقل و عقل هم کاری ندارم. از مواضع یزدان شناختی وهابیون در مورد تصوف و سایر مکاتب و فرقه های اهل سنت در اسلام صرف نظر می کنم. به این ابعاد تنها تا جایی می پردازم که به مبحثی سیاسی، که هم چنان در عربستان سعودی جریان دارد، مربوط باشند.

محور این کتاب

این کتاب وهابیت را در قرن بیست و یکم، به منزله قلمرو فکری، مذهبی و سیاسی چالش

برانگیزی که اخیراً چندین بازیگر بر آن احاطه دارند، مورد بررسی قرار می دهد. قصد من شناسایی مباحثه عمومی در حال جریان است. سعودی ها نیز مانند سایر مسلمانان، با مباحثی در مورد دین درگیرند و این مباحث به حوزه سیاست ناظر است. طبق نظر داله آیکلمن، «ترکیب آموزش گسترده و ارتباطات انبوه، این جهان را متحول می سازد. ... مؤمنان بنیان های ایمان و عمل اسلامی را به شیوه هایی مورد ارزیابی و مباحثه قرار می دهند که اسلاف کمتر خودآگاه شان هرگز آن را تصور نمی کردند.»^[23] با این حال، مسلمانان همواره دین و سیاست را مورد بحث قرار داده اند. مسئله جدید سرعت مباحث و حلقه هایی است که بحث در آن جریان دارد. جلوه های معاصر این بحث ها را می توان در مشارکت حلقه ای گسترده تر دید امروز تمام مسلمانان، صرف نظر از سطح تحصیلات، اعم از سعودی و غیره، هم به عنوان پذیرنده و هم به عنوان یک مشارکت کننده فعال می توانند در این مباحث شرکت کنند. حتی لازم هم نیست که با سواد باشند؛ کاست های مذهبی و تصاویر تلویزیونی، شکاف بین باسوادها و بی سوادها را در جهان اسلام پر می کند. رسانه های جدید، به ویژه تلویزیون ماهواره ای، در تقویت فرهنگ شفاهی-بصری، به جای فرهنگ مکتوب، نقش داشته اند. کاست مذهبی نسبت به چندین کتاب چاپی از قدرت بیشتری برخوردار است. سرودها و زمزمه های جهادی مذهبی-انقلابی، در مقایسه با چندین مجلد از متون الهیات قدیم، قدرت تأثیر گذاری بیشتری دارند.

مباحثه جاری، سویه تاریک تری نیز دارد. از دهه 1990 به بعد، خشونت سیاسی به در هم شکسته شدن اسطوره پذیری در مورد عربستان سعودی، به منزله کشوری امن، منجر شد. در سال 2003 وضعیت بدتر شد. حملات انتحاری به مجتمع هایی مسکونی، که عمدتاً در دست غیر سعودی ها بود، زدوخوردهایی که به ستیز بین نیروهای امنیتی و اعضای القاعده می انجامید، ترور مقامات دولتی در شهرهای دور افتاده و توطئه برای قتل اعضای خاندان سلطنت، همگی حاکی از تشدید نبردی است بین دولت و بخش های مختلف جامعه.

جامعه سعودی بیش از هر زمان دیگر بر مبنای تفاسیر مذهبی و آرمان های سیاسی قطب بندی شده است. تدوین اینکه بخواهیم تأثیر تحولات اجتماعی و اقتصادی پرشتاب را نادیده بگیریم، [می توان گفت] قطب بندی اساساً حاصل افزایش شکاف بین واقعیت و نمادهای ظاهری است. مباحثه جاری، به همراه خشونت فزاینده، صرفاً نشان می دهد که عربستان سعودی یک دگرگونی را تجربه می کند نه اصلاحات را. اصلاحات مفهومی است که عمیقاً در تاریخ اروپا ریشه دارد و در زمینه ای چون عربستان سعودی نمی تواند به کار بسته شود. با مطالعه عرصه دینی عربستان، پی می بریم که این جامعه [فاقد] شخصیتی چون [لوتر] است و البته نباید تعجب کرد. با وجود تلاش های رژیم برای کنترل و استیلا بر تفسیر دینی، در عربستان سعودی هرگز شخصیتی چون [پاپ] وجود نداشته است. بدون پاپ هم هرگز لوتری وجود نخواهد داشت.

توبه تلویزیونی علمای «گمراه»، به ویژه ایدئولوگ های جهادی، یادآور تصویر توبه جادوگران است. به همین سان، تراجعات (کسانی که به عقاید سابق برمی گردند) به مطبوعات محلی و بین المللی راه می یابند. طی این پدیده، افرادی که در فرآیند تغییر عقایدشان قرار دارند، خشونت را تقبیح می کنند، یا در مقابل دوربین های تلویزیونی جهان بینی جدیدی را مطرح می کنند، نقش فرزنانگان را بازی می کنند و سیر فکری خود و مخاطرات آنرا نقل می کنند. بسیاری از این افراد در 30 سالگی تفسیر مذهبی مختلف را آزموده و بر مبنای آنها عمل کرده اند. برخی از این افراد نیز از «رادیکالیسم» به سوی راه میانه یا وسیله و حتی به سوی نوع جدیدی از دین داری حرکت می کنند و جویای نوعی اسلام انسان گرایانه اند.^[24] چنین افرادی مدعی اند که

از ابن تیمیه و محمد ابن عبدالوهاب دور شده و به لاک و ولتر روی آورده اند. کسانی که به این مسیر سوق پیدا کرده اند، در رسانه های محلی و بین المللی به عنوان افرادی که افکار گمراهانی را به سود اسلام حقیقی میانه رو رها کرده اند، مورد ستایش قرار می گیرند. سایر سعودی ها آنان را به عنوان ملحدانی که با اشاعه تفسیر نامتعارف از اسلام دچار معصیت شده اند، محکوم می سازند. بسیاری از سعودی ها در جهت مخالف حرکت می کنند. ما از این ها تنها زمانی که خود را منفجر می کنند یا در زد و خورد با نیروهای امنیتی کشته می شوند، اطلاع می یابیم.

گفتمان رسمی سعودی بر علل رادیکالیسم و تروریسم تأکید می کند تغییر عقیده افراد خاص در جهت نگرش های میانه روتر را می ستاید. همان طور که این کتاب نشان خواهد داد، برخی «تغییر دین ها» و «اعتقادنامه ها» به روش هایی کمتر مرسوم و عمدتاً در صفحات بحث اینترنتی و به صورت خشن منتشر شده است. این اعتقادنامه ها به جهت مخالف تمایل دارند؛ از اسلام میانه رو به رادیکالیسم؛ اگر به راحتی بتوانیم به این طبقه بندی های کلاسیک استناد کنیم. گفتمان سعودی با تغییر مرزها مشخص می شود، نه با پارادایم های فکری مشخص. این کتاب در تعقیب خطوط مباحثه دینی-سیاسی در عربستان، تلاش می کند موضوع مورد بحث (چالش بر انگیزترین حوزه های اجتماعی، دینی و سیاسی) را شناسایی کند؛ این که چه کسی ادعای برخورداری از اقتدار و دانش برای شرکت در مباحثه را دارد؛ یعنی بازیگران دولتی، علما، روشنفکران و مردم عادی و اینکه بحث کجا شکل می گیرد؛ یعنی مجامع عمومی، مطبوعات و اینترنت.

با توجه به اینکه گفتمان دینی بر تمام ابعاد مباحثه عمومی سایه افکنده است، ترسیم مرز بین امر دینی، امر سیاسی و امر اجتماعی بسیار دشوار است. محور مباحثه عمومی، مسائل مرتبط با سرشت دولت و رابطه آن با دین است. اغلب سعودی ها می پرسند آیا دولتشان اسلامی است؛ چیزی که در بخش عمده قرن بیستم-دست کم در مجامع عمومی-بدیهی تلقی می شد. برخی به دنبال «نظریه پردازی» در مورد سرشت حکومت اسلامی حقیقی و سرشت بیعت با حاکم مشروع اند؛ مسئله دیگر را نسل اولیه علما و روشنفکران نادیده گرفته بودند. رهبر جامعه مسلمین را چه کسی انتخاب می کند؟ حلقه کوچکی از اهل حل و عقد، یا تمام اعضای ذکور و بالغ جامعه؟ آیا زنان حق انتخاب حاکم و بیعت با او را دارند؟ یا آیا این مسئله ای نظری در غیاب سازوکارهایی است که مردان را قادر به انتخاب حاکم می سازد؟ این مباحث دیگر به قلمرو نخبگان یا حلقه کوچکی از متفکران تحصیل کرده، شاخص و صریح اللہجه ای که با مباحث لوکس فکری (الترف الفکری) مشغول اند محدود نیست، بلکه اکنون مسائل عمده ای هستند که توجه حلقه وسیعی از مردان و زنان را جلب کرده است. به علاوه، رابطه با جهان بیرون، به ویژه با ایالات متحده امریکا و نقش سعودی ها در جهان در کانون مباحثه های عمومی قرار دارد.

مباحثه عمومی جاری در قرن بیست و یکم، دیگر آن مباحثه غالب در نیمه دوم قرن بیستم نیست. سابقاً بحث سعودی ها این بود که چگونه می توانند در عین پایبندی به سنت اسلامی اصیل، مدرن شوند. امروز بحث به مسائل پیچیده تر و دقیق تر مرتبط با مشارکت سیاسی بیشتر، عدالت اجتماعی، حقوق زنان و اقلیت ها، آزادی بیان، استقلال دستگاه قضایی و سایر مباحث مبرمی کشیده شده که بسیاری از سعودی ها احساس می کنند نه خوب به آنها پرداخته شده و نه رژیم کنونی کاملاً آنها را محقق کرده است. این دغدغه ها از اعماق [جامعه سعودی] برمی خیزد و نتیجه حمایت دستگاه سلطنت یا فشار بیرونی نیست. جامعه سعودی

این مباحث را پیش از واقعه یازده سپتامبر و پیش از تأسیس مجلس «الحوار الوطنی» با فرمان سلطنتی در سال 2003، مطرح کرده بود. این فضای محدود و تحت کنترل دولت، از سطح نوعی تمرین مناسبات عمومی برای سرپوش نهادن بر ناکامی‌ها و خشم عمومی در طول دوره انجاماد سیاسی رأس دستگاه رهبری از دهه 1990 و اصلاحات نه چندان رضایت بخش ملک عبدالله، فراتر نمی رفت.

در سطح مذهبی، برای نخستین بار مباحث متمرکز شده بر نحوه برخورد گفتمان دینی سعودی با «دیگری مسلمان» که امروز دیگر در دوردست نیست، بلکه در درون کشور است. محققان دینی منصوب دولت، علمای مستقل و مخالف و عامه مردم سعودی، همگی به تأمل در مورد جایگاه مسلمان دیگر در کشور خودشان مشغول اند.

اقلیتی از آنان، تفاسیری را که دیگران را شر جلوه می دهد، به پرسش می کشند؛ دیگرانی چون صوفی‌ها، شیعیان، اسماعیلیان و پیروان سایر مذاهب (حنفی، شافعی و مالکی). برخی سعودی‌ها تا آنجا پیش می روند که صلاحیت اداره مفتی اعظم را زیر سؤال می برند، آن را بدعت تلقی می کنند، دایره تفسیر را محدود می کنند و کهنوت را تأسیس می کنند. دیگران نیز فواید کمیته دولتی هیئت امر به معروف و نهی از منکر را مورد بحث قرار می دهند. آنها محدود بودن کار این هیئت به حفظ اخلاقیات عمومی و غفلت از فساد و انحراف رده‌های بالای نخبگان سیاسی را مورد انتقاد قرار می دهند. برخی مدعی اند که معنای حسبه در اسلام باید وسیع تر از نظارت بر رعایت حجاب زنان در عرصه عمومی یا عیش و نوش جوانان باشد. با این حال، اقلیت کوچکی از سعودی‌ها الغای کامل این نهاد را ترجیح می دهند.

بخش اصلی مباحثه عمومی، مسئله جایگاه زنان است. بین دیدگاه شریعت در مورد مسائل جنسیتی و آنچه رسوبات و تراکومات اجتماعی (هنجارهای اجتماعی) خوانده شده، تمایزی در حال شکل گیری است. برخی سعودی‌ها خواهان تمایز روشن بین انتظار از زنان در عمل و اقتضائات هنجارهای اجتماعی هستند. سعودی‌ها برای نخستین بار، بین قلمرو دینی و سنت اجتماعی تمایزی عمومی قائل می شوند. خلاصه، امروز آنها دیگر از مباحثه در مورد اصول عمده مذهب و تفاسیر پرهیز نمی کنند؛ تا جایی که برخی به طور آشکار در میراث محمد ابن عبدالوهاب، که پیامش تقریباً 250 سال جایگاه برتری داشته است، تجدید نظر می کنند. موضوع این کتاب این است که چه کسی شایسته رهبری مباحث و تدوین عقائد مربوط به مسائل سیاسی و مذهبی مذکور است. این کتاب نخبگان فکری نوظهوری، شامل علما و حقوق دانان، روشنفکران، متخصصان، نویسندگان نزدیک به کانون قدرت و سایر افراد خارج از شبکه‌های حمایتی سیاسی را شناسایی می کند. کتاب فضای عمده‌ای اختصاص می دهد به سازندگان نگرشی که در سخنرانی‌ها، متون و سایر رسانه‌ها تجسم پیدا کرده و نیز به طور عمده به یک حوزه جدید، گروه‌های مباحثه اینترنتی، شبکه‌های رسانه‌ای مخالف و گفتمان سعودی‌های عامی توجه دارد. به علت سانسور مستمر دولتی، سرکوب مخالفان و حبس و شکنجه ارائه کنندگان نگرش‌های آلترناتیو، خواست عمومی رادیکال برای اصلاح دین و سیاست بیشتر در پشت پرده، آن هم از سوی افرادی مطرح می شود که با نام مستعار می نویسند. دولت امپراتوری رسانه‌ای خودش را می سازد و تحکیم می بخشد و از دیگر سو نیز صداهای مخالف گروه‌های رسانه‌ای بدیل را تشکیل می دهند و روایت سیاسی و مذهبی رسمی را این گونه به چالش می کشند. به همین سان، چاپ و نشر الکترونیکی ابزارهای مؤثری برای اشاعه دیدگاه‌های بدیل و مدخلی برای طرح مباحثی بوده که تاکنون نخبه‌گرایانه و انحصارگرایانه به نظر می رسیده است.

این کتاب توجه خاصی به اینترنت دارد. اینترنت به میدان نبرد گروه‌هایی بدل شده است که در تفسیر مفاهیم مذهبی، به چالش کشیدن علمای مذهبی حاکم، تضعیف اقتدار مذهبی و مانع تراشی برای سیاست دولتی باهم پیکار می‌کنند. در عین حال، گروه‌های بحث اینترنتی برای تقویت و گسترش تفاسیر مذهبی رسمی به کار بسته شده‌اند. اگر چه رژیم سعودی در سانسور گسترده این کانال ارتباطی نوین موفق بوده است،^[25] سعودی‌های برخوردار از منابع مالی کافی، با خرید برنامه‌های کامپیوتری خاص، از سد سانسور عبور می‌کنند. در سالهای اخیر، کانال‌های رادیویی، که از لندن پخش می‌شوند (رادیو اصلاح سابق و رادیو مباحثه و رادیو تجدید فعلی)، به مجاری رسانه‌ای در دسترس تبدیل شده‌اند و می‌توان آنها را از طریق تلویزیون‌های ماهواره‌ای و اینترنت نیز گوش کرد. سبک تعاملی، در کنار موضوعات مورد بحث، به ویژه نقد حکومت و نهاد مذهبی سنتی، این کانال‌ها را در میان سعودی‌هایی که جویای راه‌هایی برای انتشار عقاید بدیل ممنوعه هستند، محبوب می‌سازد. مباحث فراهم آمده در این کتاب، بر این منابع و نیز بر مصاحبه‌ها و مکاتبه‌های طولانی با سعودی‌ها تکیه دارد.

امروز دیگر بحث درباره دین و سیاست در انحصار حلقه کوچکی از افراد برگزیده نیست. چندین گروه هستند که دستور کار را تدوین می‌کنند، در مباحثه شرکت دارند و برای نتیجه بحث مبارزه می‌کنند. این گروه‌ها شامل دولت، نهاد دینی سنتی، علمای مخالف، روشن‌فکران اسلام‌گرا، فعالان لیبرال و سعودی‌های عادی است. فشار خارجی و بی‌حفاظ بودن عربستان سعودی در مقابل موشکافی‌های خارجی‌ها پس از یازده سپتامبر، این تصویر را پیچیده‌تر می‌کند. به منظور درک مباحثه‌ای که در اینجا توصیف شد، نقش ایالات متحده (دولت، رسانه‌ها و جامعه محققان آن) را باید در نظر گرفت تا میزان تأثیر فشار جهانی بر مباحث دینی-سیاسی محلی و نتایج آن مشخص شود.

فصول این کتاب

نکته مهم، اجتناب از طبقه‌بندی ساده‌بینانه از کسانی است که در جهانی تحت سیطره تفسیرهای متعدد، در مباحثه درگیرند. سیلان‌گفتمان، مرزهای متحول و سهولت انتقال افراد از موضعی به موضع دیگر، مانعی است بر سر راه مقوله [بندی]‌های مشخص و روشن. طبقه‌بندی‌هایی چون میانه‌رو، سنتی، سکولار، لیبرال، تمرکزگرا، رادیکال، سلفی و صوفی. نشانگر تلاش کسانی است که قصدشان از طبقه‌بندی تعیین مرزهای گاهی خیالین است، نه [تشخیص] نحوه هویت‌سازی خود سعودی‌ها.^[26] تحلیل‌گران در تلاش برای شناسایی «دوست و دشمن» برای سیاست‌گذاران، سنخ‌شناسی‌هایی ارائه داده‌اند که اغلب دقیقاً منعکس‌کننده قدرت برنامه‌های پردازش word است، تا واقعیت سنت متنوع مسلمانان در قرن بیست و یکم! می‌توان به خاطر آورد صوفی‌ها که اخیراً به عنوان بزرگ‌ترین صلح‌گرایان تمام اعصار تکریم شده‌اند، می‌توانند فوق‌العاده انقلابی، ضد غرب حتی رادیکال باشند. کسانی که به عنوان سنتی دسته‌بندی شده‌اند، با موعظه اجرای پرشور و حرارت مناسب اسلامی، به سادگی می‌توانند تخیل مسلمانان جوانی را که با ایمان و تعبد مشترک به هم می‌پیوندند، تحریک کنند.

باید گفت که پس از گذشت چهارده قرن از حیات اسلام، حکومت‌های مسلمانان و قدرت‌های استعماری هیچ‌یک نتوانسته‌اند مباحثه دینی در چارچوب اسلام را تحت کنترل خود درآورند. در سراسر تاریخ مسلمانان، علما و دیگران مجبور بوده‌اند با تنوع مذهبی و ناتوانی عمومی در کنترل تفسیر دینی سر کنند. در واقع، هرچه آنان برای کنترل تفسیر مذهبی بیشتر تلاش کردند، تفاسیر نیز بیشتر گسترش یافت. اسلام دینی جهانی است، متن مقدسی دارد که

دائماً در بسترهای خاص تفسیر شده است و مفسران تفاسیرشان هرگز کاملاً تن به کنترل نداده اند و سمت و سوی خاصی به آنان داده نشده است.

به منظور اشاعه اسلام مطلوب حکومت های غربی، بستری که تفسیر متون در آن صورت می گیرد، باید بستر درستی باشد. می توان متون را به آسانی سانسور، تعدیل، دستکاری یا کو تاه کرد و یا بسطشان داد، اما مفسران متون استوارانه بر بسترهایی خاص تکیه دارند. به علاوه وعظ مساجد، اساتید دینی و مبلغان را می توان حبس کرد، سربیه نیست کرد، یا بازآموزی کرد و یا این که می توان تفسیر جدیدی به آنها آموخت، اما اگر بستر درست به راحتی فراهم نباشد، موعظه های جدید آنها تأثیر محدودی خواهد داشت.

متأسفانه جهان اسلام به طور عام و عربستان سعودی به طور خاص، در حال حاضر خودش را در بستری مناسب برای ترویج و درونی سازی گفتمانی ستاینده صلح، مدارا و سازگاری، آن طور که غرب، حکومت های سرکوب گر منطقه و اکثریت مسلمانان می خواهند، نمی یابد. در واقع، غرب و حکومت های سرکوب گر، بسترهایی ایجاد کرده اند که در آنها این تفاسیر مطلوب نمی توانند سربرآورند. ترکیب عوامل، عناصر و تصاویر رسانه ای قدرتمند بستری سیاسی و اجتماعی را شکل داده که تفاسیر ناهمساز، فوق العاده در آن طنین می افکنند. در قرن بیست و یکم، سعودی ها از شکنندگی سیاسی خود با وجود رفاه اقتصادی وابستگی به غرب با وجود بیان حاکمیت و غرور، ناتوانی سیاسی با وجود بیانی که نقش تاریخی سعودی ها در انتشار اسلام را می ستاید و از ناتوانیشان برای تبدیل ثروت به قدرت واقعی، بیزارند. بین هویت جهانی شده و قلمروزدایی شده دینی که بر ایمان به ارزش های اسلامی مشترک تکیه داشت و به نام وحدت علمای مسلمان تجلیل می شد و احساسات ملی گرایانه عقب مانده تنش وجود دارد. تعلق منطقه ای، قبیله ای و فرقه ای در سطح ملی، هویت های ملی را تضعیف می کند. در دنیای مدرن عربستان سعودی، هویت های جهانی شده و محلی شده، به قیمت وفاداری ملی مفصل بندی شده اند.

با وجود سیالیت بحث دینی-سیاسی و توانایی شرکت کنندگان در آن برای عبور از مرزها و تغییر مواضع، معرفی بحث در یک کتاب، قواعد خاص خودش را وضع می کند. نوشتن در مورد این بحث جاری، مؤلف را ملزم می کند که مواد را در قالب فصول سازمان دهی کند و این خود بی درنگ نوعی طبقه بندی و روشی برای سامان دهی داده ها را ایجاب می کند. تصمیم گرفتم داده ها را در قالب شش فصل ارائه کنم که هر یک شامل نگاهی اجمالی به ویژگی ها و علایق اصلی جریان خاص. با این حال، باید به خاطر داشت که هر فصل به مدعاها و تفاسیر گروه هایی اشاره دارد که به سادگی نمی توان آنها را دسته بندی کرد. یکی از موضوعات عمده این است که نشان دهیم مردم به سرعت می توانند از بیعت با کسی انصراف دهند و جهت خود را عوض کنند. موضوع دیگر این است که نشان دهیم تفسیر مطرح شده در یک جریان (یا فصل) را می توان طوری به کار برد یا قرائت کرد که از آنچه در ابتدا مورد نظر بود، متفاوت باشد. یک محقق دینی به راحتی می تواند خودش را در چارچوب گفتمان علمای رسمی قرار دهد و به موضع صحوی بگراید، اما بعداً یک ایدئولوگ جهادی شود؛ به راحتی می تواند چنین کند، در حالی که به متون دینی واحدی به منزله تأسیس دینی رسمی استناد می جوید. حرکت در جهت مخالف به طور یکسان امکان پذیر است.

فصل نخست به گفتمان دینی-سیاسی کسانی مربوط است که ممکن است در استخدام دولت باشند یا نباشند، اما همگی مدافع تفاسیرهایی اند که رضایت و اطاعت از حاکمان را ترویج می کنند. این محققان و افراد عادی، به سنت وهابی و مبلغان اولیه آن متوسل می

شوند. این ها را علمای رسمی می نامیم، چون نه تنها به قدرت مشروعیت می بخشند، بلکه چالش گران قدرت را نیز محکوم می کنند. این فصل به تبارشناسی و جغرافیای این گفتمان می پردازد. در این فصل، تحول گفتمان فوق را پی می گیریم و اهداف آن را شرح می دهیم؛ به ویژه تقویت اتباع راضی، یعنی مردمی که سیاست را به خبرگان آن سپرده اند. این فصل نگرشی را که دولت سعودی کنونی را دولتی وهابی اسلامی قلمداد می کند، به چالش می کشد. مدعای ما این است که بین عرصه اجتماعی عمومی اسلامی شده و سیاست، تمایز روشنی وجود دارد. در عربستان سعودی [نسبت به] سیاست، دلزدگی ایجاد شده است. سیاست آن طور که هیئت رهبری عربستان مدعی است، دیگر بر اسلام تکیه ندارد.

برخلاف این دل زدگی، برخی از سعودی ها طی سه دهه گذشته برای بازافسون گری سیاست مبارزه کرده اند و این موضوع فصل دوم است. به اصطلاح صحوی ها برای مبارزه با وضع موجود، یعنی افسون زدایی از جهان سیاست و قدرت، تلاش کرده اند. صحوی ها صرف نظر از تعلقات حزبی شان، پس از اینکه رژیم از اصول اسلامی مورد نظر آنان کناره گرفت، به اسلامی سازی سیاست گرایش پیدا کردند. اسناد و مدارک زیادی درباره سرگذشت صحوه وجود دارد؛ تحولات اخیر آن چندان شناخته شده نیست. فصل دوم به مقوله صحوه پس از یازده سپتامبر می پردازد؛ جریانی که پس از آن، رژیم و سایر بخش های جامعه سعودی به این [جنبش] اصطلاحاً بیداری فشار آورد تا در مواضع اولیه خود بازنگری کند.

فصل سوم فراملی شدن گفتمان دینی-سیاسی را، که با پشتیبانی رژیم به مناطقی چون افغانستان و لندن انتقال یافت، دنبال می کند. مدعای من این است که این گفتمان به طوری نارس و پیش از موقع از وضعیت محلی آشکار به سمت فراملی شدن پیش رفت و برای رژیم سعودی پیامدهای ناخواسته-ای داشت. در افغانستان وهابیت خودش را از جایگاه گفتمان انگلی رشد کرده در سایه سلطان، رهایی بخشید. صرف نظر از میزان قوت یا تأثیر حمایت جریان های فراملی، نتیجه از کنترلشان خارج بود. گاهی به نظر می رسد که هرچه رژیم سعودی برای گسترش گفتمان مذهبی اش بیشتر تلاش کرد، مروجان و دریافت کنندگان این گفتمان نیز در برابر هژمونی سعودی بیشتر ایستادند و بیشتر بر استقلال خود پای فشردند. برخی مبلغان جریان های مذهبی سعودی وقتی خود را فراتر از دایره اقتدارگرایی سعودی یافته اند، نشان داده اند که مستقل و خودمختار عمل می کنند. سنت وهابی سرسپرده و فراملی شده، چالشی جدی برای صلاحیت اسلامی خود رژیم سعودی ایجاد کرده است. در افغانستان و لندن، در رقابت با حمایت های مالی سنگین عربستان از جریان های مذهبی، بیان فوق العاده انقلابی سر برآورده که هم رژیم سعودی را به چالش می کشد و هم آن را به کفر متهم می کند.

فصل چهارم به تحلیل گفتمان جهادی علمای مخالف، فعالان و مردم عادی اختصاص دارد. مدعای من این است که جهادگرایی، نه یک ایدئولوژی اسلام گرای وارداتی، بلکه سنتی محلی است و طنین زمینه های فرهنگی، مذهبی و سیاسی محلی دارد. جهاد گرایی به معناها و نمادهای مشترک متوسل می شود. جهاد صرفاً به الفاظ باستانی و تفسیر مذهبی مربوط نیست. هم چنین، بر خلاف آنچه شاهزادگان سعودی خطاب به مخاطبان غربی می گویند، جهادگرایی سودای «طالبانی کردن» عربستان سعودی را ندارد. در قرن بیست و یکم، جهادگرایی برنامه ای است که ذهنیت بسیاری از مردان و زنان سعودی را، که لزوماً فقیر، بیگانه یا ستم دیده نیستند، مشغول کرده است. جهادگرایی معنایی به دست می دهد که در قلب سنت وهابی قرار دارند. گفتمان آن گسترش می یابد، چون زمینه ای سیاسی و اجتماعی

وجود دارد که آن را در میان مردم بازتاب می دهد.

فصل پنجم، بر اساس زندگی سعودی، سفر شخصی جهادی جوانی به نام لوپس و رفت و آمد وی در یک بستر دینی-سیاسی بسیار پیچیده و دشوار را تعقیب می کند. با تحلیل گفته ها و زندگی نامه خودنوشت وی، می توان جهان را از منظر وی نگریست. هم چنین، با این تحلیل می توان فهمید که چرا یک سعودی تحصیل کرده به اسلام متوسل می شود تا میل به تغییر جهان را مفصل بندی کند. لوپس سالها برای تحصیل آموزش های غربی وقت گذراند و بازگشت تا دوباره بر هویت عربی و اسلامی اش پای فشارد. وی یقینا چندین هویت دارد، اما تنها به یکی از آنها ارزش می بخشد.

فصل پایانی به بررسی جستجوی کلام بی واسطه خداوند از سوی سعودی ها اختصاص دارد؛ این جستجو محصول مدرنیته است نه تمایلات باستانی و تاریک اندیشانه. پرستش خداوند بدون واسطه ها، الگویی است که بسیاری از سعودی ها را الهام می بخشد تا سلسله مراتب های سیاسی و انحصارهای مذهبی را به چالش بکشند. علاوه بر این، پرستش خداوند بدون واسطه ها، برآیند نهایی مدرنیته ای است که به انسان قدرت می بخشد تا رابطه مستقیم با امر قدسی را بجوید؛ رابطه ای که مداخله انسانی دیگر آن را «آلوده» یا «فاسد» نکرده است. آموزش گسترده و سواد این را امکان پذیر می سازد. احتمال دارد که این خواسته، ستونهای حاکمیت اقتدارگرا، یعنی تاریخ و الهیات و سیاست را بفرساید.

این کتاب بر ماتریسی از روش شناسی ها تکیه دارد. من به آثار کلاسیک نسل اولیه ائمة الدعوة النجدية، از محمد ابن عبدالوهاب تا عبدالعزیز بن باز، مراجعه کرده ام. متون کلاسیک را با تحلیل سخنرانی های عمومی، خطابه های مساجد و اظهارات رسانه ای تکمیل کرده ام. برای ثبت و ضبط مباحثه رو به گسترش، به ویژه مباحثه ای که هنوز به طور عمومی مورد پذیرش واقع نشده، به بسیاری از وب سایت ها و صفحات بحث آشنایی کافی دارم و با برخی دیگر در عرصه مجازی آشنایی دارم. با کسانی که نمی شناختم نامه الکترونیکی رد و بدل کردم و حتی به صورت تلفنی صحبت کردم، بدون اینکه هویت واقعیشان را بدانم. با برخی تماس برقرار کردم و عده محدودی نیز مستقیما با من تماس گرفتند. آنان مرا می شناختند، اما احتمالا نام واقعیشان را هرگز نخواهم دانست. اینها گستره وسیعی از استدلال ها، شواهد و تحلیل های خودشان را در اختیار من گذاشتند. وقتی آنها خود را خارج از قید و بندهای دین و سیاست رسمی دیدند، بسیار خوش بیان، مباحثه گرانی آزاد و منتقدان باشهامتی بودند. همواره سدهای ناشناس و نام های مستعارشان را به خاطر خواهم داشت. تا جایی که به من مربوط است، تصور اهمیت نمادین نام مستعار آنها، یکی از چالش برانگیزترین، اما به لحظ فکری ارزشمندترین تجارب از آب درآمد.

این کتاب نه برای ستایش از وهابیت نوشته شده و نه برای محکوم کردن آن. هزاران کتاب با چنین مقاصدی نوشته شده است. هدف من ثبت مباحثه معاصر درباره دین و سیاست است. بر اثر حضور در خارج از عربستان سعودی، از این موهبت آزادی برخوردارم که وهابیت، پیروان و مخالفانش را در معرض مذاقه ای جدی، که به ابزارهای تفسیری و تحلیلی مجهز است، قرار دهم. این کوشش آکادمیک در داخل عربستان امکان پذیر نیست. وهابیت را به منزله سنتی مقدس، بلکه به منزله گفتمانی مذهب، توسط مردم تولید شده است، بررسی می کنم. کار من مطالعه جامعه شناختی یا انسان شناختی بی-طرفانه در باب مذهب و اعمال مذهبی یا طرحی در مورد علمای معاصر یا خاندان سلطنت، به دست پژوهش گری سعودی انجام شده باشد، نیست.^[27] اگر چنین مطالعاتی وجود داشته باشد، به تجلیل از علما گرایش دارند، بدون

اینکه ارزیابی انتقادی به دست دهند. چنین آثاری وقایع نگاری یا شرح حال علما و امرای نامدارند، اما کتاب حاضر کاری متفاوت است. تحقیق اندیشمندان در باب علما و امرای همچنان تابوست. مطالعه مذهب و سیاست از منظر علم الاجتماع، بدون نشان دادن نقش علما و امرای در اسلام و میان مسلمانان، ناقض تابوهاست. مطالعه نقش علما و امرای و حصول این نتیجه که آنان جهان را رازآلود می کنند، اتباع سرسپرده و طغیانگر را توأمان به وجود می آورند؛ استبداد را تصدیق می کنند و اتباع سرسپرده و طغیان گر را توأمان به وجود می آورند؛ این مساوی است با ارتداد. ثبت و ضبط مباحثه سعودی جاری، که با گفتمان دینی رسمی تقابل دارد، برابر است با اعتبار بخشیدن به دیگری تحقیر شده و خطرناک با وجدانی آسوده، این تابوها را زیر پا گذاشته ام و با این ممارست آکادمیک، ایمان من محکم و در واقع قوی تر شده است. یکی از ابعاد وهابیت، یعنی پرستش خداوند بدون وجود واسطه ها را هم چنان حفظ کرده ام، اما قویا مخالف این ادعای وهابیت که اطاعت از حاکمان آل سعود و علمای وهابی، جزئی از اطاعت خداوند و رسول است.

سعودی های داخل کشور با وهابیت مناقشه دارند. کسانی که «تند» می روند، معمولا زندانی می شوند، در قید و بند قرار می گیرند و آزار می بینند. مباحثات شجاعانه اغلب با نام مستعار و در صفحات مباحثه اینترنتی به صورت ناشناس مطرح می شوند. این کتاب اقدامی است برای پرده برداشتن از مباحثات. این پرده برداشتن برای من اثبات کرد که به داحتی می توان توضیح داد که چرا مردم شورش می کنند، اما توضیح اینکه چرا مردم راضی و سرسپرده اند، بسیار دشوار است. این کتاب تلاشی است در هر دو جهت.

پاورقی

[1]. در مورد تاریخ تحلیلی مناسب در باب وهابیت ر. ک:

David Commins, *The Wahhabis Mission and Saudi Arabia*, London: I. B. Tauris 2005.

Other sources include Esther Peskes, Muhammad b. Abdalwahhab(1703-92) im Widerstreit, Untersuchungen zuz rekonstruktion der Fruhgeschichte der Wahhabiya, Beirut: Steiner, 1993; Guido Steinberg, Religion und Staat in Saudi – Arabien. Eine Sozialgeschichte der wahhabitischen Gelehrten 1912-1953. Ph.D. thesis, Berlin: Free University , 2000; Guido Steinberg, The Wahhabi Ulama and the Saudi State: 1745 to the Present, in Paul Aarts and Gerd Nonneman (eds.), *Saudi Arabia in the Balance*, London: Hurst & Co., 2005, pp. 11- 34; Michael Cook, *The Expansion of the First Saudi State: The Case of Washm* , in C. Bosworth, C. Issavi, R. Savory and U. Udovitch (eds.), *The Islamic World: From Classical to Modern Times*, Princeton: Princeton University Press, 1988, pp. 661-99

[2]. در مورد تاریخ دولت های اول و دوم سعودی، ر. ک:

Madawi Al-Rasheed, *A History of Saudi Arabia*, Cambridge: ambridge University Press .2002, pp. 14-26

[3]. بشیر نافع ظهور و سقوط سلفی گری را که با جریان مدرنیستی اصلاح گرایانه قرن نوزدهم جهان عرب در پیوند است، بررسی کرده است. وی به ویژه به پروژه عبده، سید جمال اسدآبادی الأوسی و رشید رضا پرداخته است. ر. ک:

Basheer Nafi, *The Rise and Decline of the Arab-Islamic Reform Movement*, London: .Institute for Contemporary Islamic Thought, 2000, p. 45

- [4]. در مورد حیاگرایی در اسلام. ر. ک:
Bruce Lawrence, *Shattering the Myth: Islam beyond Violence*, Princeton: Princeton University Press 1998. See also Albert Hourani, *Arabic Thought in the Liberal Age 1978-1939*, Oxford University Press, 1962
- [5]. شکست مصر در 1967 لحظه ای تعیین کننده برای انتقال قدرت به نفع عربستان سعودی بود. ر. ک:
Madawi Al-Rasheed, *A History of Saudi Arabia*, Cambridge University Press, 2002, pp. 128-34
- مضاوی الرشید. مآزق الإصلاح فی السعودية فی القرن الحادي و العشرين. دار الساقی. لندن. 2005، ص 9-24.
- [6]. برادر محمد ابن عبدالوهاب یعنی سلیمان یکی از نخستین نقد ها را علیه وهابیت نوشت و در آن برادرش را به خاطر تکفیر و لعن افراطی سایر مسلمان ها توبیخ و تخطئه می کند. ر. ک سلیمان ابن عبد الوهاب . الصواعق الالهية فی الرد علي الوهابية، بیروت، انتشارات دارالفکر 1402.
- [7]. در قرن هشتم قاضی مکه احمد بن زینی دحلان محمد ابن عبدالوهاب را در عصر خودش در قالب پاسخی مختصر رد و نقد می کند. ر. ک: احمد بن زینی دحلان، الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه، بیروت، المكتبة الثقافية
- [8]. علمای سنی که به مقامات عثمانی در دمشق و بغداد نزدیک بودند، طی چندین مجلد در قرن هشتم وهابیت را رد کردند. برای برداشتی از مباحثه های دینی سلفی- وهابی در بغداد، ر. ک:
- Hala Fattah, *Wahhabi Influences, Salafi Responses: Shaikh Mahmud Shukri and the Iraqi Salafi Movement, 1745-1930* , *Journal of Islamic Studies* 14/2 (2003): 127-48
- در مورد دریافتی از مواجهه بین علمای عراقی و وهابیت، ر. ک: رسول محمد رسول، الوهابیون و العراق ، عقیده الشیوخ و السیوف المحاربین، بیروت، ریاض الریس، 2005.
- محمد الغزالی استاد الازهر وهابیون را به منزله اهل حدیثی که به احادیث ضعیف متوسل می شوند و احکام شرعی را استنباط می کنند، رد و تخطئه می کند. اهل حدیث گروهی بودند که تفسیر لفظی از قرآن و سنت نبی به دست می دادند. این مکتب فکری در جامعه مسلمان هند که خاستگاهش بود، قوت داشت. اغلب گفته شده است که محمد ابن عبدالوهاب به حلقه یکی از علمای اهل حدیث رفت و آمد داشته است. این حلقه به شخصی به نام السندی تعلق داشت که در آن زمان در مکه بوده است. اهل حدیث در عربستان سعودی پیروانی داشته است و گاهی مرزهای بین آنها و وهابیون از میان می رود. اهل حدیث تمام مکاتب مذهبی را به دلیل باور به عقیده و تفسیر رد می کنند و وهابیون به فقه حنبلی تقید دارند، الغزالی رویکرد دیگر ارائه داد که الق الفقه پیوند دارد. ر. ک: محمد غزالی، السنة النبویة بین اهل الفقه و اهل الحدیث، قاهره، دارالشروق، 1410.
- [9]. حتی ترکیه امروز نیز به ویژه در حلقه های صوفیانه جریان فکری قابل توجهی شکل گرفته که مدعیان وهابی را در حوزه مباحث عمده عقاید اعمال نقد و نفی می کنند. نسخه عربی وبسایت ترکی ای که مکتوبات و آثار ضد وهابی را برای مخاطبان عرب زبان منتشر می کند، به این پیوند دارد: <http://www.hizmetbooks.org/hakikat/Arabic/Arabic.htm>

[10]. شیعیان، زندی ها و اسماعیلی ها به دفاع از سنت خود در مقابل مواضع وهابیونی پرداخته اند که در گذشته آنها را بدعت گذار خوانده بودند. ر. ک: حسن السقاف، السلفية الوهابية، أفكارها الأساسية و جذورها التاريخية، بيروت، دارالميزان، 2005؛ محمد جواد مغنیه، هذه هي الوهابية، بيروت، نشر دارالجواد، 1982؛ و آیت الله هادی کاشف الغطاء، الأجوبة النجفية فی الرد علی الفناوی الوهابية، بيروت، الغدير، 1425.

St John Philby, Arabia of the Wahhabis, London: Constable & Co., 1928; George [11]. Rentz, The Birth of the Islamic Reform Movement in Saudi Arabia: Muhammad ibn Abd al-Wahhab (1703/4- 1792) and the Beginnings of the Unitarian Empire in Arabia, London: Arabian Publishing, 2005

در سال 2005، تیز رنتز که در سال 1948 نوشته شده بود، از سوی یک ناشر مستقر در لندن با حمایت مالی یک مرکز پژوهشی سعودی منتشر شد. این مرکز سعودی در جهت رد اتهامات غرب علیه وهابیت فعالیت می کرد. برای بررسی انتقادی تیز رنتز، ر. ک:

Madawi Al- Rasheed, review of Rentz, The Birth of the Islamic Reform Movement, in Middle Eastern Studies 12/10 (2006): 173- 7

[12]. نمایندگان این گونه ادبی عبارتند از:

Vincenzo Oliveti, Terror's Source: The Ideology of Wahhabi- most Powerful Dynasties, New York: Scribner, 2004; Bob Woodward, Plan of Attack, New York: Crown, 2003; and Stephen Schwartz, The Two Faces of Islam: Saudi Fundamentalism and Terrorism, New York: Anchor Salafism and its Consequences, Birmingham: Amadeusbooks, 2001; Craig Ungar, House of Saud: The Secret Relationship between the World's Two Books, 2002

See Hamid Algar, Wahhabism; A Critical Essay, New York: Islamic Publications [13]. International, 2002; Asad Abukhalil, The Battl For Saudi Arabia: Royalty, Fundamentalism and Global Power, New York: Seven Stories Press, 2004; khaled Abou El Fadl, Speaking in God's Name; Islamic Law, Authority and Women, Oxford: Oneworld, 2001

[14]. سه منبع سعودی در تبعید در معرفی تفسیر افراطی از سنت وهابی پیشتاز هستند. منشورات الکترونیکی مؤسسه سعودی در واشنگتن به سرپرستی شیعه سعودی علی الأحمد، مجله شؤون سعودية منتشر شده توسط «اتحاد ملی برای دموکراسی در عربستان سعودی» مستقر در لندن، و مجله الحجاز منتشر شده توسط جامعه ملی حجاز، همگی مواضع ضد وهابی مشخص دارند.

[15]. «انتشارات سلفی» به منزله یک ناشر کوچک از وهابیت دفاع می کند. ر. ک:

Haneef James Oliver, The Wahhabi Myth: Dispelling Prevalent Fallacies and the Fictitious Link with Bin laden. Victoria: Trafford, 2002

همچنین مراجعه کنید به:

Salafipublications.com

به ویژه کتاب های الکترونیکی نقد اخوان المسلمین که به منحرف سازی عقاید سلفی و ترویج

خشونت متهم است. برای دفاع از وهابی در زبان عربی، مراجعه کنید به این وبسایت سعودی: (<http://said.net/monawein/m/24.htm> accessed 16 June 2004) [16]. ایرس گلسمیر این اقدامات و تلاشها را پیکاری می داند که در آن رژیم تکنوکرات ها، تجار، علما و دانشگاهیان را بسیج کرده است تا تصویر کشور پس از 11 سپتامبر 2001 را بپیراید. ر. ک:

Iris, Glosemeyer, Saudi Arabia: Dynamism Uncovered, in Volker Perthes(ed.), Arab Elites: Negotiating the Politics of Change. Boulder: Lynne Rienner, 2004, pp. 141-69, at p. 157.

پس از یازده سپتامبر، رژیم زنان را بسیج کرد تا از این عرصه در خارج از عربستان سعودی دفاع کنند. تعدادی از شاهدخت های سعودی، دانشگاه هیان سعودی و تجار زن سعودی که اجازه مسافرت به امریکا و اروپا را داشتند، عهده دار این کار بودند. دختر ملک فیصل و شاهدخت لؤلؤة الفیصل چندین بار به همراه دانشگاهیان و تجار زن سعودی به پایتخت کشورهای غربی رفتند. دختر ملک عبدالله شاهدخت عدیله با رسانه ها صحبت کرد و این حرکت بی سابقه در جامعه عربستان بود. به همین سان، دختر شاهزاده طلال ابن عبدالعزیز سخنرانی عمومی کرد و گفت پدرش حق تصدی سلطنت را دارد. تمامی زنان قصد اصلاح تصویر رژیم را داشتند.

See Natana DeLong-Bas, Wahhabi Islam: From Revival and Reform to Global Jihad, London: I. B. Tauris.2004 [17].

دولانگ بس تا جایی پیش می رود که می گوید وهابیت تفسیر دینی میانه روانه ای است. [18]. ژیل کپل می گوید تروریسم محصول اندیشه تبعیدیان اخوان المسلمین در عربستان سعودی است. وی به این واقعیت توجه می کند که تبعیدیان مصری و سوری در دهه 1960 شدیداً ملزم شده بودند که در امور داخلی عربستان دخالت نکنند، اما ظاهراً به نظر وی آنان در امور داخلی کشور هم دخالت می کردند. وی حتی تروریسم اخیر را به نفوذ آنان در میان جمعیت سعودی نسبت می دهد. شاهد وی از این واقعیت اخذ شده است که محمد قطب برادر سید قطب ناظر رساله دکتری سفرالحوالی بوده و شیخ سوری محمد سرور زین العابدین یکی از مؤسسه های سعودی در دهه 1960 در بریده به شیخ سلمان العوده درس می داده است. این هر دو نمونه برای اثبات رادیکال شدن سعودی ها بر اثر فعالیت های اخوان المسلمین از سند محکمی برخوردار نیستند. مدعای وی را به راحتی می توان نقض کرد؛ به ویژه این سنت وهابی محلی خصوصاً تأکید آن بر تکفیر و جهات تأثیر زیادی بر اندیشه اعضای تبعیدی اخوان المسلمین در عربستان سعودی داشته است. ر. ک:

Gilles Kepel, The War for Muslim Minds: Islam and the West, MA: Belknap Press.2004, pp. 152-96.

درباره این مباحث در فصل دوم سخن خواهیم گفت.

[19]. این خلط مباحث در گزارش های رسانه ای مربوط به عربستان شایع است.

[20]. استینبرگ به شکاف های داخل وهابیت در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم می پردازد. وی می گوید حداقل دو مکتب در درون وهابیت وجود داشته است؛ یکی رادیکال (در بریده و ریاض) و دیگری در (عنیزه استان قسیم). استینبرگ به وضوح نشان می دهد که تفاسیر دینی بر شرایط اقتصادی تکیه دارند. ر. ک: Steinbrg, The Wahhabi

Ulama and the Saudi State.

در عربستان معاصر سخن گفتن درباره چند جریان داخل وهابیت که ضرورتاً به منطقه جغرافیایی

پیوسته نیستند، دشوار است.

[21]. پاول درش این مطالعه را انجام داده است. ر.ک:

Paul Dresch, Societies, Identities and Global Issues, in Paul Dresch and Piscatori (eds.), *Monarchies and Nations: Globalisation and Identity in the Arab States of the Gulf*, London: I. B. Tauris, 2005, pp. 1-33

[22]. بروس لاورنس به درستی می گوید: «ادعای این که بن لادن و جنبش او نسخه عربی بریگادهای سرخ یا گروههای چپ افراطی مایل به اقدامات تروریستی در اروپای دهه 1970 یا حتی آنارشیستهای قرن نوزده هستند، قابل قبول نیست. ر. ک:

Bruce Lawrence, *Messages to the World: The Statements of Osama Bin Laden*, London: Verso, 2005, pp. xx. See also Faisal Devji, *Landscapes of the Jihad: Militancy, Modernity*, London: Hrst & Co., 2006

دوجی مقایسه بن لادن با جنبش های انقلابی اولیه را رد می کند. وی می-گوید: «بن لادن نماینده دانشگاه های است که عرفانی اخلاقی و چه بسا ارتدادی است، از منظر جریان اصلی اسلام.

[23]. Dale Eickelman, *Insid the Islamic Reformation*, *Wilson Quarterly* 22 (1998): 80-98, at p. 82. See also Dale Eickelman and James Piscatori, *Muslim Politics*, Prinseton: Prinseton University Press, 1996: and Dale Eickelman and Jon Anderson, *New Media in the Muslim World: The Emerging Public Sphere*, Bloomingtin: Indiana Univesity Press 1999.

[24]. ترجعات منصور النقیدان و مشاری..... اکنون درغرب شناخته شده است. هر دو بر رادیکالیسم را نکوهش می کنند.

[25]. در مورد سانسور اینترنت در عربستان، ر. ک:

Human Rights Watch, *The Internet in the Mideast and North Africa*, New York: human Rights Watch. 1999

[26]. گزارش اصلی این حوزه به چریل برنارد تعلق دارد. ر. ک:

Cheryl Bernard, *Civil Democratic Islam: Partners, Resources, and Strategies*, Santa Monica: Rand. 2003. See also Angel Rabasa et al., *The muslim World after 9/11*. Santa Monica: Rand, 2004

[27]. مطالعه درباره نخبگان عربستان سعودی نشان می دهد که این نوع پژوهش فوق العاده دشوار است، به دلیل فرهنگ ضدپژوهش وهابی ها به ویژه اگر موضوع پژوهش خود نخبگان دینی باشند. محمد الصنیتان اطلاعات اندک خود درباره علمای دینی را به ملاحظات وهابیون درباره پژوهش نسبت می دهد. ر.ک: محمد الصنیتان، *النخب السعودية: دراسة فی التحولات و الإختفات*، بیروت مرکز دراسات الوحدة الربیة، 2004. به راحتی می توان آثار مکتوباتی در تحلیل از علما پیدا کرد، اما نمی توان تصویری غیر از حافظان با توقوای شریعت در آنان یافت. طرح این ادعا که آنان طبقه ای مجزا و متمایز، دارای امتیازات خاص و قدرت ویژه هستند، توهین تلقی می شود.